آفریدن ِملت وحکومت ، برشالوده ِ« منش ِمردمی »

حافظ ،آفریننده ِ«منش ِمردمی ِ»
ملّت وحکومتِ نوین ِایران

==================

پسندیدن ِآزارِجان انسانها ،
تنها گناه ، درفرهنگ ایرانست

« فرهنگ ِ رندی »
فرهنگ ایران،فرهنگ رندیست

مباش درپی آزار و ، هرچه خواهی کُن
که در« شریعت ما » ، غیرازاین ، گناهی نیست
حافظ

سر ِمایه ِ مردِ سنگ وخرد
زگیتی ، بی آزاری اندر خورد
فردوسی

==================

نیازردن جان ِانسان
بنیادفرهنگ ایرانست

«جان انسان » درفرهنگ ایران،

اولـویـت بــر
« ایمان به هرشریعت وایدئولوژی ومذهبی» دارد

======================================

انسان ، هرمذهبی وعقیده ای نیزکه داشته باشد
جان وخردش ، نباید آزرده شود

جان = جی+یان = خانه زندگی = خانه عشق = خانه خدا

فرهنگ ایران ، فرهنگ رندی هست

نیازردن جان وخرد ، شالوده فرهنگ ایران یا « فرهنگ رندی » است . چرا ، « شیوه رندی » ، فرهنگِ جوشیده ازکاریز گوهر مردم ایران بوده است وهست وخواهد بود ؟

درحافظِ رند ، این« منش مردمی » یا « بـِه منشی=بهمنشیِ» فرهنگ ایرانیست ، که بهترین عبارات خود را می یابد . « بـِه یا بِهی » ، نام زنخدای بزرگ ایران خرّم= بیدُخت= دی است (زهره = خدای زیبائی وعشق وشادی و فجرِروشنی) است . « بهمنشی » ، به معنای « همگوهروهم منش خدای خرّم یا زهره بودن» است .

فرهنگ ایران ، فرهنگ رندی هست . نام خدایان بزرگ ایران ، که نخستین عنصر یا فطرت هرانسانی هستند ، « رنـد » بوده است .

عمرخیام ، شیوه تفکر رند ی را دریکی از رباعیات خود ، بسیار دقیق وبرجسته ، عبارت بندی کرده است :

رندی دیدم ، نشسته برخنگ (اسب) زمین
نه کفر و نه اسلام و نه دنیا و نه دین
نه حق ، نه حقیقت ، نه شریعت ، نه یقین
اندر دو جهان ، کـرا بود ، زَهـره این ؟

کیست که چنین گستاخی وجسارتی داشته باشد که پشت به ایمان به همه مذاهب وعقاید ، و به آنچه همه آنها حق وحقیقت ویقین میدانند بکند ؟ چنین انسانی ، « رند » هست .
چون ، هیچکدام ازاین « ایمان ها » ، « دین او = بینش زائیده وجوشیده ازجان فردیِ خود او » نیستند که اصل زیبائی ومهراست .
چنین انسانی ، همگوهرخدای ایران ، « رند آفریس » هست ، خدائی که اصل مهروآشتی ودوستی وعشق درهرجانی درجهانست ، و اصل همیشه ازنو شوی وباززائی زندگی ، وشاد شوی ، واصل آفریننده جشن درگیتی هست .
این چهره تابناک خدای ایران ، دراندیشه های حافظ هست که میدرخشد و ازاین رو ، هرایرانی میتواند دراین آئینه ، باز، چهره زیبائی خود را ببیند ، و مست از دیدارخدایش (رند) شود . وانسان بادیدن این چهره زیبای خدائی که رند نام دارد ، درگوهریا فطرت خود هست که نمیتواند آزار هیچ جانی را ، چه کافروملحد ومشرک وبت پرست و چه عرب وچه ترک وچه .... باشد بپسندد .

آزردن هرجانی ، آزردنِ خود خدا هست
کشتن وآزردنِ به« حق »،
کشـتـن وآزردن خودِحـق هست
کشتن وآزردن به حق ، وجود ندارد
اخلاق درفرهنگ ایران، برشالوده «پسندیدن» است

انسان ، هنگامی درپی آزردن نخواهد بود ، که آزردن را « نپسندد » . کشش ویازش ازگوهرمهر، به زیبائی درجان ، « پسند » میباشد .

هرآن چیز، کانت (که آنت) نیاید پسند
دل ودست دشمن ، بدان در مبند - فردوسی

هنگامی از « مغزجان انسان » ، مهربه زیبائی درپدیده ها بجوشد ، آن را می پسندد ، نه خشمی را که سهمناک وآزارنده است . نپسندیدن ، با گزند رسیدن به جان ، کار دارد :

هرآن چیز، کان دورگشت از گزند
بدان چیز، نزدیک باشد پسند – فردوسی

کیخسرو میگوید که هرچند که دلم کینه کسی را بجوید ، ولی آن کاربد ، برضد پسندم باشد ، باو آن بدی را نخواهم کرد . پسند ، این کشش ژرف جان (بهمنشی) است :

چنین گفت کیخسرو هوشمند که هرچیز، کان نیست ماراپسند
نیارم کسی را همان بد بروی اگرچند باشد، دلم کینه جوی

درشاهنامه بیشتراز آنچه پسند جهان آفرین ، و آنچه نا پسند جهان آفرینست ، سخن میرود ، نه ازامر ونهی او . خدا ، امر به نیکی ونهی ازبدی نمیکند ، بلکه گوهرش ، نیکی (مهربه جان) را می پسندد ، و بدی (آزار وگزند به جان) را نمی پسندد . چون خدا نیزکه « جانان واصل ضدخشم است » ، همان کششی ویازشیست که درجان هرانسانی هست ، وانسان با داشتن همان گوهر ، می پسندد ونمی پسندد

نباشد پسند جهان آفرین که بیداد جوید جهانداروکین

« پسند وناپسند » که فرهنگ اخلاقی ایران برآن بنا شده است، برتصویر « همگوهری خدا با انسان درجان » استواراست ، نه برپایه « امرونهی خدای قدرتمند وعالم ، و اطاعت وتابعیت وتسلیم انسان جاهل وظالم وکنود، ازآن دراثر بیم ازخشم آزارنده او ».
جان ، که « جی + یان » باشد ، به معنای « خانه ومنشاء زندگی» و« خانه عشق » و « خانهِ خدای زندگی وزمان وموسیقی ورقص وشناخت » است . زندگی وعشق ، گوهر خود خدا درانسانست . آزردن هر جانی ، آزردن خودِ خدا ست . درفرهنگ ایران ، کشتن وآزردن هیچ جانی ، « به حق » نیست . کشتن به حق ، برضد اندیشه آزردن جانست . جانِ دشمن وکافروملحد و مشرک و مجرم

وجنایتکارهم ، جانست ، وهمان ارج جان موءمن ودوست را دارد . جان دشمن هم ، جان خدای ایرانست . « آزردن » درفرهنگ ایران ، به معنای« آزردن جان» است . درفرهنگ ایران ، « رهائی ازگزند وآزارو درد » ، گرانیگاه اخلاق ودین بود ، نه رهائی ازگناهی که ازعدم اطاعت به الله پیدایش می یابد . « مباش درپی آزار» ، به معنای آنست که دراندیشه آزردن جان هیچ انسانی نباید بود . این ، تنها میزان کردار واندیشه وگفتاردرفرهنگ ایران است و آزادی برپایه پذیرش این اصل ، نهاده میشود ، و انسان ، ازآن پس ، آزاد است که هرچه میخواهد بکند .
به عبارت دیگر ، انسان ، آزاداست ، به شرط آنکه درکردار وگفتار واندیشه اش ، جان وخرد دیگران را نیازارد . جان هرانسانی ، هرچند عقیده وایدئولوژی ومذهبی دیگر داشته باشد ، گزند ناپذیر است . بدینسان ، انسان ، دیگر نیازی به امر ونهی ازهیچ مرجعی وقدرتی ندارد ، چون جان انسان ، « هوفریان = هو+ فری+ یان » ، خانه زیبائی وعشق نیکوئی هست ، خانه « عشق به زیبائی » هست . انسان ، درعشق به زیبائی ها ، نیکی وبدی را کم کم کشف میکند .

فرق نیازردنِ جان درفرهنگ ایران
با
مدارائی با دشمن (معتقدان به مذاهب دیگر) دراسلام

درفرهنگ ایران ، جان ، اولویت بر« ایمان واعتقاد به مذهبی یا ایدئولوژی » دارد . جان ، مفهومیست فراگیر، که درچهارچهره یا نیروپدیدارمیشود : 1- بوی (خرد) 2- روان 3- دین 4- فروهر.
نیازردن جان ، به معنای نیازردنِ خرد وروان ودین (بینش زایشی ازنهاد خود انسان) وفروهر(پیوند مستقیم وبیواسطه باخدا یا جانان) است . دین درفرهنگ ایران ، ربطی به پدیده «ایمان » ندارد ، چون بینشی هست که مستقیم ازگوهریا فطرت خود انسان ، میجوشد و یقین

گوهریست و آموزه یا بینشی نیست که بدان ایمان آورده میشود وبا آن عهد ومیثاق بسته میشود . به دین نباید ایمان آورد ، بلکه دین ، نیروی زایندگی بینش درخود هرانسانیست . مثلا بازداشتن جان (فروهر) ازپیوند مستقیم فرد انسان با خدا ، آزردن جان اوست. ایمان به این عقیده یا آن مذهب ، هیچ گزندی به اولویت جان نمیزند .
ازسوئی اندیشیدن با خرد ، که نگهبان جانست (نفی حکومت دیگری برانسان) برتری ، بر ایمان به هرمذهبی یا عقیده ای دارد . و پذیرش هرمذهبی وعقیده ای ، تابع « اندیشیدن خرد و تغییراندیشه اوست » .
ایمان به هیچ مذ هبی ، حق سلب گزینش ازخرد انسان را ندارد . این خرد هست که ایمان به این مذهب یا آن عقیده را برمیگزیند وحق دارد آن را تغییر بدهد . ایمان به هرمذهبی ، جای « دین » را که بینش زایشی ازخود فرد انسانست نمیگیرد . بدینسان ، فرهنگ ایران ، حکومت یک مذهب وعقیده یا آموزه ای که خود را تنها حقیقت منحصربه فرد میداند ، نمی پذ یرد .
فرهنگ سیاسی ایران ، استوار برمفهوم « مدارا بودن یک حکومت مذهبی وعقیدتی نیست ، که خودرا دربرگیرنده حقیقت میداند . بلکه استوار برآنست که تخم خود خدا که اصل وبن حقیقت است ، درهمه انسانها ، همان « آتش جان او» هست که درخردش ، حق به گزینش درآزمایش دارد ، و دین بطور کلی ، آموزه آموختنی نیست ، بلکه سرچشمه حقیقت نیک وبد وزشت وزیبائی وداد وبیداد ، درخود اوهست . فرهنگ ایران ، نه مدارائی حکومتی ، نه مدارائی فردی را میخواهد ، و اساسا داشتن مذهب وعقیده دیگر، جزو مقوله « دشمنی » نیست تا با آن مدارا باشد. هیچ عقیده ومذهبی ، دین من نمیشود .
ایمان به مذهب وعقیده وایدئولوژی های گوناگون ، از دید فرهنگ ایران ، همیشه تابع « ارجِ جان انسان » است . دادن اولویت به « ایمان به یک مذهب ویا ایدئولوژی یا عقیده » ، نابود کردن « ارج جان انسانی » است که گرانیگاه فرهنگ ایرانست . فرهنگ ایران، خواهان « مدارائی مذهبی وعقیدتی » نیست ، بلکه خواهان شناخت «

ارج جان انسان » به عنوانِ (به کردارِ) برترین ارزش است که ایمان به مذاهب وعقاید وآموزه هارا فرعِ « ارجِ جان » میسازد . ازاین رو هست که « نیازردن جان » ، فقط نیازردن « زندگی بیولوژیکی » نیست.

این خشم (ترس ازقهرودرشتی وتجاوزگری)است که جان را میآزارد

آزردن ، از ریشه « زر= zar» برآمده که به معنای « خشمگین شدن و عذاب دادن » است. اصطلاح « خشم » درفرهنگ ایران ، به معنای « اصل قهرورزیدن وپرخاش کردن ودرشتی (خشونت) و ترسانیدن وکین ورزی است » . کسیکه میآزارد ، گوهرخشم (قهروخشونت وپرخاشگری وتهدید) دارد . ولی گوهر هرانسانی ، « بهمن= خرد ضدخشم » است که در « ارتای زیبا = هوچهره + وسرفراز+ و اصل راستی » پیدایش می یابد . « ارتا » ، همان « هُدهَد» است که سپس مرغ سلیمانش کرده اند، و فطرت وگوهرهرانسانیست.

سالها پیرویِ « مذ هب رندان » کردم
تا به « فتوای خرد » ، حرص به زندان کردم
من به سرمنزل عنقا (سیمرغ) نه به خود ، بُردم راه
قطع این مرحله ، با « مرغ سلیمان » کردم

هدهد که « هوتوتک» باشد ، و به معنای « نای به = وای به » است ، همان « ارتا » هست که آتش جان هرانسانیست و چشمانش درتاریکی ، آب زندگی (آوه) را می بیند ، و هرانسانی را مستقیما به نیکی وبی آزاری و آشتی و زیبائی وسیمرغ ، راهبری میکند .ُگل ارتا ، که مرزنگوش باشد ، عین الهدهد خوانده میشود . درفطرت انسان « چشم هدهد » هست که میتواند درتاریکی های آزمایش

وتجربه ، اصل نیکی وزیبائی وبی آزاری را که « سیمرغ » باشد بشناسد وبدان راهبری کند .

جمشید که درفرهنگ زنخدائی – ارتائی ایران ، نخستین انسان ، یعنی بن همه انسانها شمرده میشده است ، نخستین کاری را که میکند ، آنست که جهان را بی بیم میکند ، چون گوهر بهمنی (بهمنشی = هخامنشی = مینوی دوستی) دارد ، یا به عبارت دیگر، چون چشم هدهدی دارد . یعنی فطرتش ، هیچگاه به خشم ، روی نمیآورد تا بترساند . همه انسانها ، این فطرت را دارند که با قهرودرشتی وپرخاش وکین ، نمیترسانند ، چون ترس ، بدترین « آزار وجودی انسان » است .

انسان باید نترسد ، تا راست باشد . آنکه میترساند ، دروغ وریا وخدعه وتزویر ومکر و چنگ وارونه زدن را ، درجهان ، خلق میکند . وعظِ صداقت کردن ، به پشیزی نمی ارزد . جائی که مردم میترسند ، حقیقت وراستی نیست ، هرچند نیزکه همیشه درآنجا ، وعظ راستی وحقیقت شود . خدائی که بترساند، صداقت را درانسانها ، ریشه کن میکند . کسیکه میترساند ، خالق دروغ وریا وخدعه ومکر ونفاق است . راستی (صداقت = حقیقت) هنگامی واقعیت می یابد که دراجتماع ، ترس ازقهرودرشتی وپرخاش نباشد .

خشم است که مردم را میترساند و انسان درترس وبیم ، به ناچار، دروغ میگوید و ریا و خدعه وتزویرمیکند . و چون درفرهنگ ایران ، حقیقت (ارتا = بنیاد راستی) درفطرت خود انسانست ، هنگامی حقیقت ، می چهرد (ازگوهرانسان) پدیدارمیشود که ترس ازقدرت قهرآمیزو خشن وپرخاشگری نداشته باشد . راستی ، همین « درون نمائی یا شفافیت یا پاکی » یا به عبارت دیگر، اینهمانی گوهرانسان با پیدایش آن درکرداراندیشه وگفتار- است ، که درفرهنگ ایران « اشه » نامیده میشد . بوی خوشی که گل ها وگیاهان (اسپرغم ها) میدهند ، بوئی که سودهِ مشک وعود و مورد وصندل وعنبربا ریختن بر آتش میدهند ، پیدایش راستی ، یعنی حقیقت آنهاست . آتش در درون

گیاهان (اوُر وازیشت) و دردرون جان انسان (آتش جان = هوفری یان = زیبائی وعشق ، آتش جان) انسانست . ازاین رو همه آنها ، بوی آشتی وعشق وزیبائی میدهند . همه خدایان ایران ، اینهمانی با گلها وگیاهان ودرختان خوشبو دارند ، یعنی راست هستند و مهرمیورزند .
سیمرغ درشاهنامه ، برفرازسه درخت خوشبو خانه دارد ، یعنی بوی سه درخت 1- سروکوهی (شیز، عنبر) و2- عود قماری و3- صندل (غار= نـرد= رند) باهمست . سیمرغ ، سه بوی سه درخت مهر است که باهم آمیخته اند . بوی ، که « مهرو آشتی و همآهنگی » باشد ، گوهر سیمرغ یا « وای = مرغ + باد نیکو+ خدا » میباشد که اصل پیوند دهنده درهرچیزیست . گوهرهرچیزی وهرانسانی که حقیقتش هست ، بوی « میدهد» و این بوی را نمیشود تسخیرو تصرف کرد وبازداشت . جلوِبوی دادن از طبیعت را نمیتوان گرفت. وازاین روهست که بوی هرچیزی ، نشان حقیقت (مهروآشتی) است . ازاین رونیزهست که حافظ میگوید:

واعظ ما ، بوی حق نشنید ، بشنو ، کاین سخن
درحضورش نیز میگویم ، نه غیبت میکنم

واعظ ، از امر ونهی وشریعت (امرونهی ، پیدایش خشم هستند که میترسانند) ، همیشه وعظ میکند و طبعا همه مردمان را ملول میسازد ، چون « بوی حق » را نشنیده است . نه واعظی در دوره ومحله سکنای حافظ ، بلکه وعاظ درهمه دوره ها ودرهمه جا ، بوی حق را نشنیده اند ، چون حقیقت را که مهراست ، مستقیما ازگوهر جانها ، نبوئیده است وبا آنها آمیخته نشده است . شناختن حقیقت ، مسئله آموختن حقیقت نیست ، بلکه ، مسئله « بوئیدن مستقیم گوهر هر چیزبا حواس خود» هست ، نه حفظ کردن وآموختن وانتقال دادن این آموخته ها به دیگران . به قول فردوسی :

کسی که بـوَد « سـوده روزگار»
نیابد به هرکارش ، آموزگار

این « سودن = جفت شدن وآمیختن » با زمان (تغییرات گیتی) هست که برترین مرجع است .

بوئیدن ، شناختن مستقیم باهمه حواس انسانست

درفرهنگ ایران ، به « حس کردن بطورکلی » ، بوئیدن میگفتند . چون حس کردن ، درفرهنگ ایران ، جفت شدن یا آمیختن با گوهرِ نهفته در پدیده ها بود . همه حواس ، مانند بینی ، پدیده هارا مانند هوا(باد= وای = اصل زندگی و عشق) به درون جان خود ، می هنجند(می کشند) . دوسوراخ بینی ، بهرام ورام (دوبنٍ حفت باهم) بودند ، و شش یا ریه ، « پـَری » بود (تحفه حکیم موءمن) . این « وای نیکو» هست که دروزیدن ، بوی را که گوهرچیزهاست آشکارمیسازد ، و باخود، به شـُش انسان (جگرسفید) ، انتقال میدهد ، تا تبدیل به آتش جان (هو- فری- یان) بشود .اینست که « بودادن » ، معنای « جفت شدن وآمیختن ومهرورزی » داشته است . هنوزنیز به عمل گردافشانی درخت نرینه به خوشه درخت مادینه ، « بودادن ، بو داده » گفته میشود (دشتستانی، لاری ، لکی ...) . مهر، که آمیختن و همآهنگی وآشتی باهم باشد ، گوهرسیمرغ (= وای نیکو = فـرن = پران = ارتا) و طبعا فطرت هرانسانیست که آتش جانش ، « وَه + فـرن + افتار» است . اصل آفرینندگی درهرجانی ، « نریوسنگ » خوانده میشود که نام دیگرش « هم بغی » یا « انبازی وهم آفرینی » است . درگزیده های زاداسپرم (30- 43) میتوان دید که نریوسنگ (همبغ = اصل انبازی= باهم آفریدن= همخدائی) جان وبوی وفروهرو روان را که قوایِ نهفته دربن انسان هستند ، به هم می پیوندد وازنو زنده میکند . ازاین رو هست که درفرهنگ ایران ، جوهراصلی وجوهرذاتی هرچیزی را « هم بونی = hambunih » میگویند .

چهاربُن (همان چهارنیرو یا چهارپر) درانسان باید با هم همکاروانبازشوند تا زندگی را ازنو بیافرنیند . مثلا گاهنبازششم که تخمیست که جهان ازنو ازآن آفریده میشود « همسپاهی = hamspa-maidya » نامیده میشود که به معنای آنست « همه باهم دریک گروه باهمند ». سیمرغ که همان ارتا (یا فرن ، یا وای نیکو) ، خدای ایرانست وخوشه ایست که تخم همه انسانها وزندگانست ، درهمه پیدایش وتجلیاتش ، بیانگر این اصل آشتی ومهروهمآهنگی وپیوستگی وهمآفرینی است . درگرشاسپ نامه ، سیمرغ با نای منقارش ، نماد همآهنگی نواهای ابزارگوناگون موسیقیست . نای منقارش ، سوراخهائی دارند که باهم یک ارکستر هستند .

بهم صدهزارش خروش ازدهن
همی خاست ، هریک به دیگرشکن
تو گفتی ، دوصد بربط وچنگ ونای
بیک ره شدستند ، دستان سرای
فراوان کسی ، ازخوشی آن خروش
فتادند وزیشان ، رمان گشت هوش

این همآهنگی وهمنوائی نواها ، همه را رقصان ومدهوش میکند. سیمرغ درتجلی دیگر به گرشاسپ ، همآهنگی و پیوستگی رنگارنگی و گوناگونی گلها ست .

پدید آمد آن مرغ هم درزمان
ازوشد ، چو صد رنگ فرش ، آسمان
چو باغی روان درهوا ، سرنگون
شکفته درختان درو ، گونه گون
چو تازان کـُهی ، پر گل ولاله زار
ز بالاش ، قوس قزح ، صد هزار

سیمرغ ، گوهر رنگین کمان دارد ، چون « کمان بهمن = اصل آشتی » است و فرش پرنقش است . فرش که نماد همآهنگی نقشها

ورنگهاست ازاین رو « فرش » نامیده میشود ، چون مانند سیمرغ ، بیان « فرشگرد = نو وتازه شوی » هست .
و در داستان بانو گشسپ (بانوگشسپ نامه) ، شاه پریان (غین = ابرسیاه وباد= وای ، که همان سیمرغست) ، سرپوشی ازپرنیان دارد که حاوی نقش زیبای دخترش (بیدخت = خرّم = زِهره) است . سرپوش چیست ؟ آنچه سررا میپوشاند ، همان مو وگیسووزلف وطره وجعد است . درمتون پهلوی دیده میشود که مو ، اینهمانی با گیاهان داده میشود . دراصل خود واژه « موی » نیز ، همان نای بوده است (موئیدن = نالیدن هردو با نی هستند) که دراصل رد همه گیاهان شمرده میشده است . گیسو ، معنای « مجموعه گیاهان و گلها ودرختان (باغ ، گلستان وچمن ..) را دارد ، وخوشه است که ابربهاری درباریدن وباد(وای) در وزیدن، به روی زمین وسرکوهسار، پرنیان منقش میپوشاند . چنانچه این اندیشه نزد شعرای ایران باقیمانده است :

آمد آن بهار توبه شکن
پرنیان گشت باغ وبرزن وکوی- رودکی
چون پرند بیدگون ، برروی پوشد مرغزار
پرنیان هفت رنگ اندرسر آرد کوهسار- فرّخی

نخستین بخش سقف آسمان ، فرّخ (رام = بیدخت = زهره) بود و زمین که آرمئتی باشد ، فرخ زاد خوانده میشد . به عبارت دیگر، آسمان ، زمین خرّم را میزاید . و برای همین فرّخ است که حافظ میسراید :

نسیم مشک تاتاری خجل کرد شمیم زلف عنبربوی فرّخ
اگرمیل دل هرکس بجائیست
بود میل دل من ، سوی فرّخ
غلام همت آنم که باشد چوحافظ ، بنده وهندوی فرّخ
درمجلس ما عطرمیآمیز که مارا
هرلحظه زگیسوی تو، خوشبوی، مشام است

به همین علت نیز، گیسو، خوشه (سنبل) خوانده میشود و در مُهره ای که ازکرمان بدست آمده (هزاره چهارم پیش ازمیلاد) ، گیسوی زنخدا، با سه خوشه اینهمانی داده میشود . درمتون پهلوی ، گیسو با سه خدای گوناگون اینهمانی داده شده اند که عبارتند از 1- امرداد 2- کیوان (زحل) و3- ارتا (درروایات فارسی) . درواقع ، گیسو که درسه رشته بهم بافته میشوند، اینهمانی با همین مهروپیوستگی وهمآهنگی سروکاردارد . چنانکه عبید زاکان،زحل را درقصید اش ، خداوند « خرقه وزنار= کستی » میداند وهردو ، نماد مهروپیوند هستند . ازاین رو همیشه گیسو وزلف ومو ، بوی مهر میدهند :

به بوی نافه ای ای کاخر، صبا زان طره بگشاید
زتاب جعد مشکینش چه خون افتاده در دلها – حافظ
عمریست تا ززلف تو، بوئی شنیده ام
زان بوی ، درمشام دل من هنوزست ، بو – حافظ
من ازافسون چشمت مست واو ازبوی گیسویت
زهی همت که حافظ راست از دنیی وازعقبی
آن را که بوی عنبر زلف تو آرزوست
چون عود ، گو برآتش سودا ، بسوز وساز
خرد که قید مجانین عشق میفرمود
به بوی سنبل (خوشه) زلف تو گشت ، دیوانه
به بوی زلف ورخت ، میروند ومی آیند
صبا ، به غالیه سائی و ، گل به جلوه گری

چرا گوهرسیمرغ ، درشاهنامه اصل آشتی ومهرودوستی وعشق است؟

بالاخره این اندیشه که گوهرسیمرغ (که بُن هرانسانی نیزهست) ، آشتی ومهروپیوند وعشق است ، در تصویری که درشاهنامه ازسیمرغ شده ، نیزبازتاب میشود . درشاهنامه ، سیمرغ ، همآهنگی و

آمیختگی بُوهای خوش (خوشبویه ها) است که اوج پیکریابی سراندیشه « مهروآشتی » است . به عبارت دیگر، سیمرغ ، پیکریابی « رندی » است که در« درِ مهر = دیرمهر= آتشکده » ، میسوزاندند تا فضای مهر سیمرغ را ، ازمهرو دوستی ، پرکنند . حافظ اصطلاح « دیررند سوز » را ازاین زمینه گرفته ، چون در دیر(آتشکده ،درمهر= دیرمهر خوانده میشد، چون آتش درمرحله نخست، تابش یا گرما یعنی مهربود وسپس روشنی) و درآتشدان یا « سنبله زر » ، رند= که مورد و صندل و برگ بو، و عود باشد میسوزاندند. درشاهنامه اندیشه مهروآشتیِ سیمرغ ، در آمیزش بویهای خوش ، که ازسه 1- درخت برگ بوی (غار= دهمست = نرد= صندل) و 2- شیز(دراصل ، سروکوهی = اردوج یا پیرو بوده است) و3- عود قماری برمیخیزد ، پیدایش می یابد .
وایِ‌به (سیمرغ) که آذرفروز است دروزیدن به چیزها ، گوهر آنهارا که « ارتا یا پرن یا هوفری » هست ، آشکارمیسازد وباهم میآراید . ازاین رو « بوی » و « روان » ، دوبخش یا دونیروی به هم پیوسته در بن انسان هستند ، چون روان (ur+va) که آتش افروخته (ur) ازوای (vaay) است ، بوی مهر را ازگوهر انسانها ، آشکار(اشه) وپدیدارمیسازد . اینست که درشاهنامه دیده میشود که سیمرغ ، اصل پراکنده کننده بوی مهرو آشتی است ، که خرد را درشادی فراوان غرق میکند (مدهوش= مد+ هوش = هوشی که سرشارازشادی میشود) . ایرانی ، خدا را ، دربوی مهری او که جهان را فرامیگیرد و استشمام میکند و ازفروهنجیدن آن همیشه ازنو، زنده میشود و به شناخت مستقیم حقیقت میرسد ، درمی یابد .
هنگامی که سام به آشیانه سیمرغ نزدیک میشود ، که زال وبچه سیمرغ درآنجا باهم وهمال همند (همال درسغدی ، هم ارتا ham-artha میباشد) بوی مهر به او میوزد :

بدو اندرو، بچه مرغ وزال تو گفتی که هستند هردوهمال
همی بوی مهرآمد ازباد اوی

بدل شادی آورد ، از یاد اوی

و هنگامی سیمرغ ، زال را برای پدرش که درآغاز، اورا دورافکنده وبه دست مرگ سپرده بود ، باز میآورد :

بپرید سیمرغ و برشد به ابر
همی حلقه زد برسر مرد کبر
زکوه اندر آمد چو ابر بهار   گرفته تن زال را درکنار
زبویش ، جهانی پرازمشک شد
دودیده مرا با دولب خشک شد

اینکه فرزندی را که سام به مرگ سپرده است ، اکنون خداوند بجای کیفردادن به سام ، با مهر، باز میدهد ، واین تجربه تکان دهنده ، برای سام ، تجربه اوج مهرورزیست ، چون او چنین انتظاری را نداشته است .

زمهر وی و ، بـویه پـور خویش
خرد درسرم ، جای نگرفت بیش
به پیش من آورد ، چون دایه ای
که ازمهر باشد ورا مایه ای

سیمرغ درمقابل قاتل ، بجای قصاص او وخشم ورزیدن با او ، مهرمیورزد . همینسان ، هنگامی سیاوش که یکی ازپیکریابی های خود سیمرغست ، به فرمان افراسیاب کشته میشود وخونش برزمین ریخته میشود ، ازخون سیاوش ، کین ورزی وکین توزی و انتقام خواهی و قصاص نمی روید ، بلکه درخت نرد (صندل = برگ بوی = ماه بهشتان = رند) ، درخت مهرودوستی وعشق ورندی میروید ، که یکی ازسه درخت مهراست که آشیانه سیمرغ میباشد . با ریختن خون سیاوش :

همه خاک آن شارسان ، شاد شد
گیا برچمن ، سرو آزاد شد
زخاکی که خون سیاوش بخورد
به ابراندر آمد ، درختی ز« نرد = صندل= برگ بوی »

نگاریده بر برگها ، چهر او
همی بوی مشک آمد از مهر او

ازخون سیاوش ، درختی رُست که همه برگهایش همان فرشگرد و باز زائی سیاوش(سیور+ شان) = سیمرغ بودند. این همان اندیشه برخاستن سیمرغ ازخاکسترش هست .سیمرغ ، اصل باززائی مهر وآشتی ودوستی وعشق است . سیمرغ ، سوخته وکشته میشود ، ولی قصاص وعذ اب دوزخ وکیفروکین توزی نمی آورد ، بلکه ازنو ، مهرودوستی وعشق او هزاران برابر میشود . به این پدیده « پیروزی » گفته میشد .

این « بو که گوهرمهراست » ، انسان هارا برمیانگیزد و بیدارمیکند . نام « بودا » ، که همین واژه « بوی » هست ، به معنای « بیدار» است. « but» دراوستا ، به معنای 1- بوئیدن 2- عطرآگین ساختن 3- بوبردن وآگاه شدن 4- بیدارکردن وبیدارشدن و5 – برانگیختن و 5- بخور دادن را دارد (یوستی) . با افروختن بوی گوهرچیزها که « ارتا = هوفری = عشق ودوستی نیکو» هست ، انسانها ازحقیقت ، برانگیخته میشوند ، ازحقیقت آگاه میشوند ، درحقیقت وخدا ، بیدارمیشوند، یا به عبارت بهتر، « بود » می یابند . این بوی مهر که گوهر خدای ایران سیمرغ (وای به ، ارتا ، فرن =) هست ، هرانسانی را منقلب و بیدارمیکند . اینست سیمرغ ، جهان را پرازبوی مشک میکند . مشک دراصل به بوی همه گیاهان گفته میشده است . مشک ، بوی ویژه سیمرغست . چون با وزیدن ، گوهرهمه گیاهان را میافروزد و آشکارمیسازد و طبیعت را بیدارمیسازد . ومشک دراصل به معنای بوی خوش همه گیاهان بوده است .

چون کائنات، جمله به بوی تو زنده اند
ای آفتاب (آفتات هم ارتا هست) سایه زما برمدارهم
برسرتربت من ، بی می ومطرب ، منشین
تا به بویت ، زلحد رقص کنان برخیزم

راه طلب(جستجوی حقیقت وسیمرغ) خاکیست که بوی عنبرمیدهد و این بویست که به « بهروزی » میکشد

غبار راه طلب ، کیمیای بهروزیست
غلام دولت (به معنای سعادت) آن خاک عنبرین بویم

وبو که اینهمانی با مهرنهفته درگوهرجان دارد ، درزُهد،نیست

ززهد خشک ملولم ، کجاست باده ناب

(باده ، آتشیست که بوی مهروراستی را درانسان میافروزد)

که بوی باده ، مدامم ، دماغ تر دارد
اگربه باده مُشکین ، دلم کشد ، شاید
که بوی خیر، ززهد وریا نمی آید

این بوی گل (ارتا = گلچهره) است که مهررا دردل برمیانگیزد

برخاست بوی گل ، از درآشتی درآی
ای نوبهار ما ، رخ فرخنده فال تو

با این بوی مهر است ، که جانها وخردها، بیدارمیشوند . چرا سروش که آورنده اندیشه (= فرمان) بهمن یا آسن خرد از ژرفای تاریک ضمیرانسانست ، انسان را بیداروهشیار(اوشین گاه) میسازد ؟ چونکه سراسر وجودش بوی مهر میدهد . درشاهنامه درباره سروش میآید که

چوشب تیره ترگشت از آنجایگاه
خرامان بیامد یکی « نیک خواه »
فروهشته ازمشک ، تا پای موی
به کردار حور بهشتیش ، روی
سروشی ، بدو آمده از بهشت   که تا بازگوید بدو، خوب وزشت
که تا بندها را بداند کلید   گشاده ، به افسون کند ، ناپدید

نیکخواه ، ترجمه « خجسته » است که گل همیشه بهارمیباشد . سروش دارای مویا گیسوی مشکین هست که ازسرش فروهشته وتا پایش را پوشیده است . سروش ، سراسروجودش، بوی مشک میدهد . ازاین رو هست که همیشه بیداراست و همیشه انباشته ازمهربه

جانهاست و هرجانی را ازخطرآزرده شدن ، آگاه میسازد و بر میانگیزد و برای هرانسان با همین بوئیدن « کلید شناخت خوب وبد » را میآورد . هرانسانی ، ازبوی سروش که ازنزد بهمن (اصل آشتی وهمآهنگی درگوهرانسان) میآید ، کلید شناخت خوب وبد را می یابد .

گفتم که بوی زلفت ، گمراه عالمم کرد
گفتا اگر بدانی ، هم اوت ، رهبر آید
مدامم مست میدارد نسیم جعد گبسویت
خرابم میکند هردم فریب چشم جادویت
من وبادصبا مسکین دوسرگردان بی حاصل
من ازافسون چشم مست و او ازبوی گیسویت

این مستی ، انقلاب وجودی انسان در بیدارشدن ازمهراست . این بوی هست که گوهرهمه انسانها را بسوی سیمرغ میکشد . افروختن این بو درگوهرانسانها نیزهست که سیمرغ را بسوی انسانها میکشد.

حافظ و رند الحمی

انت روائح رند الحمی و زاد غرامی
فدای خاک در دوست باد جان گرامی - حافظ

حافظ میگوید که ای دوست ، تو بوهای خوش « رند درآتش گداخته » ریخته شده ای ، که عشق را درمن میافزائی . « رند » که شریعت وطریقت « رندی » شده است ، بوهای خوش درختان برگ بو(صندل) ومورد و عود هستند که هرسه « رند » نامیده میشده اند و آنان را سوده یا رندیده ، در آتشدان یا آتش میریخته اند تا بوی مهر، جهان را پرکند . این درختان اینهمانی با خدایان مهرو دوستی وعشق داشته اند . خود سیمرغ درشاهنامه برفراز، همین سه درخت ، آشیانه دارد. اینست که رندی ، طریقت وشریعت ومذهب این خدایانست که اصل مهری وعشق ودوستی بوده اند که جهان وزمان وزندگی را میآفرینند . « رند الحمی » درشعر حافظ ، اشاره به این

خداهست که محبوبه ومعشوقه اوست . چون این درختان خوشبو که « رند» نامیده میشدند اینهمانی با این خدایان داشته اند . « حمی » ، گرمای آفتابست . « حم » به معنای گرم کرده ، تافتن به تنورآتش وگداختن ، ودنبه وپیه گداخته است . رند که برگها وچوبهای رندیدهِ این درختان خوشبوی است ،درآتش گدازان افشانده میشد و بوی مهر از آنها برمیخاست ، که اینمهانی با مهرودوستی وعشق داشت . با همین بوی ازریختن رند درآتشدان (مجمر) بود که خدا (سیمرغ ، ارتا ، خرّم) را فرامیخواندند . سوختن پرسیمرغ نیزهمین « فراخوانی سیمرغ با بوی پرِ خودش » هست (پر= برگ) که برگهایا چوب درختان خوشبو میباشد که اینهمانی با سیمرغ دارند . و « حمی » درعربی به « محل اقامت معشوقه که دست هیچکس بدان نمیرسد میباشد » . و زال ، هنگامیکه رستم ورخش درنبرد با اسفندیار بسختی خسته وآزرده شده اند، با ریختن همین رند ها درسه مجمر، سیمرغ را به یاری میخواند تا با مهرش ، جان آزرده رستم ورخش را از درد رهائی بدهد . زال درفرازکوه :

به پیشش سه مجمرپرازبوی کرد
زخون جگر، بر دو رخ ، جوی کرد
بدو گفت سیمرغ ، شاها چه بود
که آمد ازین سان ، نیازت به دود

سیمرغ ، مهربه همه جانها میورزد ، چون خودش « جانان = خوشه همه جانها» است ، وهردردی وآزاری به هرجانی ، درد وآزاراوهست . اینست که برضد هرگونه آزاری هست و اصل آزار ، درفرهنگ ایران ،« خشم » نامیده میشود که به معنای « قهرو پرخاش وپرخاشگری وترساندن وکین ورزی » است . اینست که « بهمن وارتا وسروش » ، ضدخشم ، یعنی ضد آزاربه هرجانی (ولو دشمن وکافرو مجرم وملحد ... باشند) هستند . درفرهنگ ایران ، این سروش (آورنده اندیشه ازبهمن ، اصل آشتی وشادی) که فرمان میآورد ، خودش سراپای بوی مشک میدهد ، یا بسخنی دیگر،

گوهرمهراست (نیکخواه = خجسته = ارتا) و واژه « فرمان » ، به معنای « امروحکم ازقدرتی » نیست ، بلکه به معنای « اندیشه ازخردبهمنی خود انسان » است . ازآنجا که « ترس » درفرهنگ ایران ، تجلی یا پیدایش خشم(قهروپرخاش ودرشتی) است ، جان وخرد (اخو، ارتا وبهمن = فطرت) انسان را می آزارد . پس قدرتی یا الهی که با ترساندن ، ازانسان ، عمل واندیشه وگفتارنیکو میخواهد ، نخست خودش کارشرّ میکند ، و این شرّ را وسیله رسیدن به خیر میداند . بنا براین شریعت رندی ، درتضاد با شریعت اسلامست ، و این شریعت وطریقت ومذهب حافظ است .

شریعتی که برپایهِ ترساندن (آزردن) نهاده شده

اکنون نخستین پیام الله به رسولش محمد اینست که « قم فانذر = برخیز ومردم را بترسان » . با انذ اروارهاب و ترساندن وبیم کردنست که مردمان ، ایمان به شریعت اسلام میآورند . و فقط با ایمان آوردنست که الله نسبت به آنها « رحمان ورحیم » است ، وگرنه درکفر(ایمان نیاوردن به شریعت او) ، دچار عذاب وشکنجه ونابودی خواهندشد ، چانکه سراسر بشربی ایمان ، با طوفان نوح ، نابود گشتند . الله مقتدر، « رحیم » است ، رحم میکند و رحم ، به کلی با « مهر» فرق دارد . رحم ، پدیده ایست که با قدرتمند کاردارد . رحم ، ویژگی قدرتست ، نه عشق . نیک وبدی که استوار برترسیدنست (امر به معروف ونهی ازمنکر) و بکُن نکُن است ، ضرورتا به « ریا وتزویرو مکروخدعه وتظاهر دراطاعت » میکشد ، که برضد فرهنگ ایرانست که برپایه « راستی = حقیقت » بناشده است .

بنا براین ، شریعتی که حافظ ازآن درغزلش صحبت میکند ، شریعت اسلام نیست . او رندی را نیز مذهب وطریقت وکیش وشیوه می نامد . شریعت اسلام ، با همین نخستین رسالتی که محمد دارد ، درپی

ترساندن وآزار رسانیدن است . جائیکه بیم وترس هست ، خشم (قهروپرخاش وخشونت وتهدید) هست ، وجائیکه ترس ازخشم هست ، دروغ وتزویروخدعه وریا (بی حقیقتی وضد حقیقتی) هست . ولی فرهنگ ایران ، برترس از خشم (غضب ورحم) الله بنیاد نشده است ، بلکه بر عشق به اصل زیبائی در هرجانی درگیتی بنا شده است. تقوا ، عمل واندیشه ایست که پیایند همین ترس وخوف ازغضب الله است . فرهنگ ایران ، برکشش ویازیدن به زیبائی ها ، دربُن همه چیزها درگیتی بناشده است . نیکی ، انچیزیست که درگوهرچیزها وانسانها هست ومیکشد. نخستین عنصرهرچیزی ، یا آتش جان هرانسانی ، « ارتا » هست که ویژگی فطریش ، « هوچهره = زیبائی= حُسن = خوبی » و « سریره = زیبائی = حُسن = خوبی» است . ارتا ، هوچهره وسریره هست . این « عشق یا کشش یا یازش به زیبائیِ گوهرخدائی هرچیزی » است که انسان را « خواستارجهان یا گیتی » میکند . انسان ، خواستار جهان وزندگی درجهانست ، به عبارت دیگربه زیبائی ها درگوهر همه چیزها درگیتی ، مهرمیورزد وآنهارا میکاود و میزاید وپدیدار میسازد . این عشق به زیبائی در درون چیزها درگیتی ، <u>« خواستارجهان بودن » ، خوانده میشد که امروزه بدان « سکولاریسم » میگویند</u> . به عبارت دیگر، انسان ، زیبائی خدا یا اصل جهان را در « آینه گیتی » میدید و انسان ، ازهمه آنها ، خواستگاری وخواستاری میکرد . این کشش ویازش به زیبائی اصل خدائی درهرچیزی درگیتی ، وپدیدار ساختن زیبائیها ازگوهر انسانها وطبیعت ، « رندی » خوانده میشد .

« رنـد » ، عاشق تجلی یا پیدایشِ اصل زیبائی ازگوهر هرچیزی درگیتی ، درهمین جهان مادی هست ، که بیخ وبُن شادی میباشد ، واین تجلی یا پیدایش ، همان مفهوم « راستی یا اَشــه » هست . « ریا وتزویرو خدعه ، که جدا ناپذ یر از ایمان به الله ترساننده وانذار وارهاب کننده » است ، درست درمقابل این « راستی » میایستد ، که استوار بر « رندی = عشق ودوستی به زیبائی درطبیت چیزها »

است . باده یا می یا بگمزیا نبید ، درفرهنگ ایران ، نیروی انگیزنده « آشکارشدن گوهرزیبای انسان درراستی وشادی » است .

ریا ، حلال شمارند و جام باده ، حرام
زهی طریقت وملت ، زهی شریعت وکیش

پس این « شریعتِ مای حافظ » ، چنین شریعتی نیست . درست ، جانِ رند که « اصل عشق ودوستی ویازش به زیبائی » هست ، ازاین ریا درهرزهدی ، به سختی فرسوده و ملول وآزرده میشود ، که باز آتش اشتیاق به راستی (صداقت = حقیقت) را درو شعله ورمیسازد :

ریای زاهد سالوس ، جان من فرسود
قدح بیارو ، بنه مرهمی براین دل ریش

با سلطه شریعت اسلام با شمشیر و قساوت بی نهایتی که نشان دادند ، کسی دیگر جرئت آن را نداشت که نام « خرم دین » را بکار ببرد ، و بنا چار ازنامهائی بهره مند میشد ند که فقط آشنایان با فرهنگ ایران آن را هنوز میشناختند . « رند » یکی از این اصطلاحات بود. « رند » کیست و « رندی » ، چه مذ هب وطریقت و شریعت وکیش وشیوه است ؟ رند ، ازیکسو، نام اصل عشق ودوستی درفرهنگ ایرانست که بُن آفریننده جهان وزمانست .

وایرانی از این « رندی که اصل عشق ودوستی ومهرو آشتی » است ، هیچگاه دست نکشیده است ودست نخواهد کشید :

از دم صبح ازل ، تا آخرشام ابد
دوستی ومهر، بریک عهد ویک میثاق بود
روز نخست ، چون دم رندی زدیم وعشق
شرط آن بود که جز این « شیوه » ، نسپریم

مفهوم « رند ورندی » ازکجا آمده است ؟

رندی ، شیوه زندگی و منش مردمی ایرانیست که ریشه درفرهنگ کهنش دارد .این مفهوم « رند ورندی » ازکجا آمده است ؟ خدایان ایران ، همگی ، اینهمانی با گیاهان وگلها ودرختان وخوشه ها داشته

اند . ازاین رو گوهر و نهاد همه این خدایان ، « رنگ وبوی » بوده است . رنگ ، شیرابه همه گیاهان بوده است و همه ، « بوی مهرو آشتی ودوستی وعشق » میداده اند . این رنگ وبوی ، ازهم جدا ناپذیربودند . چنانکه معنای خود واژه « بوی » ، درترکی ، به معنای رنگ است . ودرترکی به شنبلید (حلبه= ال+ به) بوی یا بوی ئوتی گفته میشود وشنبلید ، اینهمانی با خدای روز23 دارد که « دی به دین » باشد ومردم این خدا را « جانفزا » میخوانندند . دی به دین ودی به آذر و دی به مهر، هرسه ، سه چهره دی = آذر+ دین+ مهر را نشان میدادند ، و دی که همان مهر وهمان خرّم وهمان « بـه = بهی » است ، خوشبو هست . ازاینگذشته ، واژه « گون=gaona= gun » نیز ، هم معنای رنگ وهم معنای بوی راداشته است . هوگون (vohugaona =hugun) که به رنگ زیبا و چوب خوشبو گفته میشود ، نام درخت صندل (برگ بوی = غار) و نام « کندرهندی» است که « بهروج » باشد. صندل درخت خوشبوئیست که برفرازش آشیانه وخانه سیمرغست . و بهروج (بهروز) هم نام زُهره (بیدخت = خرّم) وهم نام بهرام است . بوی کندر، پیکریابی عشق بهرام ورام(زهره) باهمست . کندر(بهروج) ، درایران به صمغی (ژد) گفته میشد که ازدرختان تیره سرو فراهم میشد . ودودرخت برگ بو وسرو ، درختان « همیشه سبز» هستند . ازاین رو « وهوگون = هوگون » ، هم خوشبو وهم خوشرنگند.

هرروزی درتقویم ایران ، اینهمانی با خدائی ورنگی وبوی خوشی وآهنگ موسیقائی ویژه ای داشته است . « رند » ، نام درختان وگیاهان خدایان آفریننده گیتی درایران بوده اند ، که اصل عشق ودوستی وآشتی ومهروخرّمی وجشن وشادی بوده اند ، که با آن ، گوهرجهان را سرشته اند . اینست که بوی برگ وچوب این درختان ، مهر وآشتی ودوستی و خرّمی وشادی بوده است .

« رند » بهlaurier = Lorbeerbaum درخت برگ بوی گفته میشود که نامهای گوناگون دیگرهم دارد . ازجمله نامهای آن غار و « نـرد »

وماه بهشتان و « دهمست = دَهما + اُست » است . دهما ، یکی ازنامهای خدای روز بیست ونهمست که نامش « مرسپنتا = ماراسفند » میباشد(درعربی ، معنای دهما باقی مانده است ، ولی در یزدانشناسی زرتشتی ، این معنا ، حذف شده است . یزدانشناسی زرتشتی با خدای روزبیست ونهم ، دردسرفراوان داشته است)
دهمست (ربطی به ده تا مَست ندارد) بلکه به معنای « تخم خدای مهرودوستی وعشق»است . درشاهنامه ،هنگامی خون سیاوش را به زمین میریزند ، ازآن درخت نرد که همین درخت همیشه به غایت سبزوخوشبویست ،میروید که تا بآسمان میبالد . نام دیگردرخت برگ بوی « سندل = سند+ ال » است . لانه سیمرغ برفرازکوه البرز ، روی سه درختِ 1- شیز(سروکوهی = پیرو= اردوج) ، و2- سندل ، و3- عود قماری بنا شده است . ودربررسیهای گسترده ، دیده خواهد شد که درست « سندل » ، به معنای « زنخدای عشق ودوستی » هست و واژه « پسند » و« خرسند » نیز ، ازهمین پیشوند « سند » ساخته شده است . درخت برگ بو یا رند ، اینهمانی با روز بیست ونهم درهرماهی دارد . خدا ی این روز ، مرسپنتا = ماراسفند نامیده میشود . یزدانشناسی زرتشتی ، بجای آن « مانترا سپنتا » میگذارد و آنرا کلام مقدس اهورا مزدا تعبیروترجمه میکند. البته روزهای ماه ، همه اینهمانی با خدایان ایران داشته اند و نادرست بودن این ادعا وترجمه ، ازهمین نکته فاش وآشکاراست . « مرسپنتا » به معنای « اصل افزاینده مهروپیوند » است (سپنتا ، به معنای افزاینده است ، مراجعه شود به یوستی) . مریا مار یا اَمر ، همان پیشوند « مردم = مرتخم » ، « مرسین = مرسئنا = مورد » و « امرداد = امر+ تات » میباشد . درعربی یکی ازنامهای ابلیس ، شاه پریان= ارتا (هوفری ، آتش جان = هوفری یان) ، خدای مجوس ، « ابومره » و « عمرو » هست که همان « امرو » باشد ، که یکی ازنامهای سیمرغ است . خدای روز بیست ونهم ، سیمرغ است که اصل پیوند وعشق ودوستی وزناشوئی میان « رام جید = روز بیست وهشتم » و « روزسی ام ماه

= بهرام » است . یزدانشناسی زرتشتی میکوشد که نامهای این سه روزرا تا میتواند تحریف ومسخ کند ، تا تصویر نخستین پیدایش زمان وجهان را درفرهنگ ایران ، تاریک سازد . چون این سه روز آخرهرماهی ، باهم ، اصل پیدایش جهان وزمان وزندگی ازنو هستند . جهان وزمان ، ازاین سه تخم ، فرشگرد می یابد .

جهان وزمان ، ازخواست اهورامزدای زرتشت ، خلق نمیشوند ، بلکه از« تخم عشق ودوستی میان دوبُن » میرویند . به عبارت دیگر سیمرغ که همان « رند » باشد ، اصل پیوند میان رام وبهرام ، میان زهره (بیدخت) وبهرام هست و ازاین « جفت شدن دوبُن باهم »، که همان عشق ورزی « گلچهره واورنگ » حافظ باهم باشد ، جهان زندگی وزمان ازسرپیدایش می یابد . اینها باهم،« چکاد درخت زمان » یا « چیترآکات = چهرآزاد = تخم برفراز » میباشند،و ازاین بُن ،که عشقِ رام(زهره = بیدخت) وبهرام باهمست ، جهان وزمان ، آفریده میشود .

این اصل پیوند ومهر ودوستی میان زُهره وبهرام ، همان « رند » یا همان « سیمرغ = مرسپنتا = ماراسفند » است . مَر یا مار ، دراینجا ، معنای « مهروعشق ودوستی » دارد که سپنتا (= افزاینده = اف + زاییدن=af+zaayitan) میباشد . یزدانشناسی زرتشتی این واژه را به « مقدس » تعبیر میکند . این زنخدا ، رند افریس هم نامیده میشده است . دربرهان قاطع درباره واژه « رند افریس » میآید که این واژه به معنای « پادشاه پادشاهان و کنایه ازپروردگار» است و سپس میآید که « درختی است که بارآن درخت ، مرغ است » . اینها اشاره وکنایه از« سیمرغ » است .

رند ، نام سه درخت خوشبویست که اینهمانی با خدایانی دارند که اصل مهروشادی هستند

رند ، نامیست که به سه درخت بویا گفته میشود که نقش بزرگی درزندگی ایرانیان داشته اند . یکی به درخت صندل گفته میشود که درآنچه رفت ، توضیح داده شد . دیگر، به درختچه « مورد»
گفته میشود که درخت نخستین روز هرماهیست وبوی خدای این روز را میدهد ،وسه دیگر، نام درخت عود است که بوی نخستین عشق آفریننده جهان را میدهد،و آن اقتران هلال ماه با خوشه پروین است . ودرست سرهرانسانی که ماه پُر برفراز سروهمیشه سبزاست ، همین « عود » میباشد که برفراز آن و صندل وسروکوهی ، آشیانه سیمرغ است . شناخت این سه درخت رند که بویشان ، زمان وجهان وزندگی را میانگیزد وبیدار میسازد ، گوهر« شیوه یا کیش رندی » را مشخص میسازد .

رنـد = صندل + مورد + عـود

رنـد=عطرمُثلث=بویِ مهرازبُن هستی

رند=صندل= مَرسئنا=اصل دوستی ومهردرزمان
رند= مورد= خرّم= اصل آفریننده جشن درجهان
رند=عود=بُن ِمهردرجهان=اقتران ماه با پروین

رند، بوی خوش سه درخت بویا هست که پیکریابی اصل مهرودوستی در بُن زمان و دربُن آفرینش گیتی هستند ، که با هم میآمیزند و زندگی را ازنو بیدارو تازه میکنند (فرشگرد = تازه شدن زندگی ازنو) . این اندیشه آمیزش سه بوی خوش که جهان هستی را میانگیزند وبیدارمیسازند وازنو، هستی می بخشند ، سپس در فرهنگ ایران بنام « عطرمثلث » باقی میماند .

روحانیان، مثلث عطری بسوخته
وزعطرها ، مسدس عالم (عالم شش سو) شده مَلا – خاقانی

ازدم خُلق تو درمسدس گیتی
بوی مثلث ، به هرمشام برآمد – خاقانی
دست صبح ازعنبروکافور و مشک
صد مثلث ، رایگان آمیخته ... خاقانی

رند، هم به درخت مورد وهم به درخت صندل وهم به درخت عود میگفته اند ، چون هرکدام ازآنها نماد یکی ازاین « مهربویا » دربُن آفرینش میباشند . نخستین روز هرماه ، نزد اهل فارس ، « خرّم ژدا » بود ، نه اهورامزدای زرتشت . ازاین رو مردم این روز را « جشن ساز» یعنی آفریننده جشن وسوروشادی میخواندند . این روز آغازین ، غایت زندگی درگیتی وزمان رامشخص میساخت . خرّمی (هو+ رم ، هور+ رم) ، بُن زمان وزندگیست . این خدا با « مورد=myrtus » اینهمانی داده میشد که نام دیگرش همان « رند » است . این درخت بویای همیشه سبز (سبز، درفرهنگ ایران معنای مهروعشقی را دارد که بُن جهانست ، مخفف ساپیزه) ، نامهای گوناگون دارد که کاملا هویت آنرا برجسته وچشمگیرمیسازند . ازجمله نامهای آن 1- مرسین (مر+ سئنا) ، 2- یاس (یاز= آرزومندی واشتیاق وعشق) 3- رند 4- زند 5- آس (سنگ ، اتحاد واتصال وآمیزش) 5- اسمر= اس+ مر 6- امر = امار 7- جمبلاس (چنبلی + آس ، چنبلی= گل یاس سفید) . یاس ومورد هردو ، اینهمانی با این زنخدا خرّم وجشن ساز و رامشگردارند . « مَر=اَمَر= امار» ، همان پیشوند زنخدای روز بیست ونهم ، خدای دوستی وعشق دربُن زمان هست ، که هم به معنای « جفتی = دوستی ومهروانبازی » وهم به معنای « سی وسه خدای ایران= مهرخدایان به هم » هست و این خدای افشانند ه تخم های خوشه درخت هستی است که درعربی « عمرو » و « ابومره » ، نام ابلیس ، شاه پریان شده است .

« مر» ، همان پیشوند واژه « مردم = مر+ تخم = انسان » هست (نه چنانکه یزدانشناسی زرتشتی ، به مرت + تخم = تخم یااصل مرده ، تجزیه میکند) . « مَر» همان پیشوند خدای « مردوک = مردوخ »

است که کورش به نام او منشورش را مینویسد ، چون « مردوخ » که دراصل « امر+ ئوتی » باشد ، همان سیمرغ یا « مرسئنا » هست ، چون ئوتی که به طورکلی هرگیاهیست (ئوت = عود) اینهمانی با نای (دوک = دوخ) داده میشود که « سیمرغ = سئنا = سه نای = نای » باشد . انسان یا « مَر+ تخم » ، تخم وتباروفرزند این خدا هست . دراین خدا ، که خرّم باشد ، ویژگی شادی وخوشی وجشنی « شیوه یا کیش رندی » مشخص میگردد .

خرّم ، نخستین پیدایش « روز28 = رام جید + روزبیست ونهم= مرسئنا + روزسی ام = بهرام » ، سه روز یا سه تخم وشاخه آخرهرماهیست ، ودرست دیده میشود که این نخستین روز زمان،چه درسال چه درماه ، همان « مرسپنتا = ماراسفند » ، اصل دوستی وعشق ومهرو پیوند ، درشادی وجشن هست که روز 29 پایان ماهست . مرسپنتا ، یا « رند آفریس» اصل عشق ودوستی ومهروآشتی میان رام (= شاده = جی = بیدخت = زُهره) روز28 و بهرام (بابک = پابغ = خدای جنبش وسیروسلوک ودینامیک) است و ازاین عشق است که نخستین روزماه آینده ، خرّم (شادی وسازنده جشن) است . رند افریس که « رند ا- فریس» باشد به معنای مهریا بوی مهریست که جهان را همیشه ازنوسبزوتازه (فریز= فریش = فرش ، فرشگرد) میکند .

عشق ودوستی ومهر، زندگی شاد را ازنو میآفریند .این را فرشگرد مینامیدند . ماراسفند، خدای روز بیست ونهم ، نه تنها با « برگ بو= نرد= صندل = غار» اینهمانی داده میشد ، بلکه همچنین اینهمانی با « زعفران = کرکم » داده میشد (بندهش، بخش نهم) که گوهرانسان را « خنده » میداند . بنیاد فرهنگ ایران این اندیشه بوده است که « زائیده شدن ، خندیدن است » . هستی یافتن ، خندیدن است . درست واژه « خنده » ، همان واژه « زائیدن » است که من بارها بررسی کرده ام . خنده ، اینهمانی با « هستی یافتن » دارد . انسان ، نیازبه

سببی ندارد تا بدان بخندد ، بلکه انسان،هست ، چون هستی ، خنده است .
به عبارت دکارتی ، من هستم ، چون میخندم . من میخندم، پس هستم . هستی ، خندانست . خود این اندیشه ، کل فرهنگ سیاسی واجتماعی و اقتصادی را معین میسازد . پرتوی ازاین اندیشه ، آنچیزیست که امروزه بنام « سکولاریسم » آرزو کرده میشود ،
وازهمه دریغ داشته میشود . درشاهنامه سکولاریسم ازجمله ، « جهان- خواستاری » خوانده میشود . جمشید که بُن همه انسانهاست ، « جهان- خواستار» است . این اندیشه ، برضد اندیشه بودا وهمه ادیان ابراهیمی و آموزه زرتشت وفرهنگ یونان است . آنکه درگیتی نمیخندد ، « نیست » . این فلسفه بنیادی زندگی ایرانیست ، نه نکته پرانی ادبی و لطیفه وجوک که نباید به جد گرفته شود . انسان به چیزی نمیخندد ، و به سبب وعلت خارجی ، به خنده انگیخته نمیشود ، بلکه هستی او با خنده وشادی اینهمانی دارند . شادی وهستی هردو پشت وروی نقد هستند .
بازداشتن مردم ازشادی وخرّمی درگیتی ، نابود کردن و « آزردن جان » است . خدای ایران ، خدای خندان است . این اندیشه درهمان گیاه « زعفران » پیکر می یابد . دربندهش ، زعفران ، کرکم نامیده میشود که درسانسکریت ، کورکوم = kur-kuma باشد . پیشوند « کور» به معنای « بچه وکودک » است و« کوم » به معنای زهدان است . زعفران یا کرکم ، پیوند وانبازی « تخم وتخمدان = جنین وزهدان » را بیان میکند که اصل « پیدایش وزایش وآفرینندگی وشاده » شمرده میشد . زنخدای بیست ونهم (مر+ سپنتا) ، بیان نخستین پیدایش نطفه هستی ازعشق ورزی میان اصل مادینه (رام) واصل نرینه جهانست که درروز یکم ماه زائیده میشود . خرّم ، دختریست که ازعشق درقله درخت زمان ، زاده میشود . این اندیشه درشاهنامه درداستان زادن « فرود » که فرزند سیاوش وجریره (دخترپیران ویسه) است ، بازتابیده میشود :

همان مادرکودک ارجمند
جریره ، سر بانوان بلند
بفرمود ، یکسربه فرمانبران
زدن دست آن خُرد(نوزا) ، بر زعفران
نهادند برپشت این نامه بر که پیش سیاووش خودکامه بر

زعفران ، ویژگی باززائی ونوزائی و رستاخیزرا بیان میکند . ازاین رو بود که زعفران درمراسم دفن یا سوختن مردگان بکار برده میشد ، چون مرده ازآن ازنو ، زاده میشد . انسان ، گوهر زعفرانی دارد ، چون همیشه ازنو،فرشگردمی یابد ، ازنو درشادی زاده میشود ، ازنو ، شناخت تازه می یابد . عطار درخسرو نامه میگوید :

دل هرمز ، ازآن شادی چنان شد
که گوئی مغزاو ، چون زعفران شد

دین که ویژگی « آبستنی وزایندگی بینش درهرانسانی » است ، با همین زعفران (کورکوم) بیان میشود . کاربرد مفهوم « رنگ زرد زعفران » ، با « گوهر ومغززعفران داشتن » فرق دارد . رنگ زرد زعفران برای بیان غم واندوه ودرد ، دراثر فراموش کردن معنای اصلی زعفران بوده است .این اندیشه « خنده ورعفران » سپس دراصالتش فهمیده نمیشود ، چون می پنداشتند که انسان فقط به سببی ، میخندد . به عبارت دیگر ، فرهنگ ایران را که « گوهرهستی » را بطورکلی ، شادی و خندان میدانست ، به کلی فراموش کرده بودند. مثلا نظامی درشرفنامه ، در داستان مربوط به شاه بردع (هروم = زنخدا ی ایران) میآورد که گوئی در مُلک او :

زمینش به آب زرآغشته اند تو گوئی درآن زعفران کشته اند
خرامنده برسبزی آن زمی خیالی نیابد ، بجز خرّمی

ولیکن این معنی فراموش ساخته میشود وسپس میآید که :

نمودند کین زعفران ، گرنه خاک
کند مرد را ، « بی سبب » ، خنده ناک

برای خندیدن ، باید حتما سببی داشت . خنده ، پدیده ای عارضی هست، نه وجودی وگوهری . درهمین راستا نیز عطارمیاندیشد

چون نیم درسبب، چرا گویم شادی اززعفران ، همی یابم

انسان ، « تن = زهدان » و آتش جان ، که تخمه درآنست . به عبارت دیگر همان « کورکوم = زعفران » هست . خنده انسان ، سببی نیست و انسان ، بی سبب میخندد ، چون هنگامی هست که خندان یا زاینده بینش وشادی وروشنی حقیقت ازخود هست.

اندیشه بنیادی فرهنگ ایران که شادی وخنده ، جدا ناپذیرازهستی است ، فراموش ساخته شده است . انسان ، نیاز به شادی وخوشی وطرب وخرّمی دراین گیتی دارد ، تا هستی بیابد . هستی وخنده (شادی وطرب) ، دورویه یک سکه هستند

اندیشه نقد بودن شادی و هستی درگیتی

شادی وخوشی وسعادت باید نقد باشد ، تا احساس هستی درگیتی باشد . اطاعت ازامرونهی ، برای رسیدن به شادی وسعادت درآخرت ، ریا ودروغ وتزویر و مکرخلق میکند. درست این بزرگترین ورطه وشکافتگی پل ناپذیر، میان « زهد » و « رندی » هست .

اینهمانی « هستی وزندگی » با « خنده وشادی » ، که هستی وزندگی را با شادی به هم پیوسته میداند،برضد مفهوم آخرت ، و ایمان به آخرت برای دریافت پاداش کارنیک (اطاعت ازامرالله) و کیفردردوزخ (برای عدم اطاعت ازامرالله) است . البته فرهنگ ایران ، همین تضاد را با آموزه زرتشت و آئین مزدیسنا نیز داشته است . اینست که حافظ میگوید :

چو طفلان ، تا کی ای زاهد فریبی

به سیب بوستان و شهد وشیرم

با ایمان به آخرت ، انسانها را کودک صغیرمیکنند ومیفریبند .

درعیش نقد کوش ، که چون آبخور نماند

آدم ، به هِشت ، روضه دارالسلام را

آدم نیزبرای نبود همین بهشت نقد درهمان بهشت کذائی بود ، که خودش بهشت را به هشته (ول کرده) است . الله ویهوه اورا ازبهشت ، طرد وتبعید نکرده اند ، بلکه چون شادی دربهشت ، نقد نبود ، بهشت را با خواست خود ترک کرده است .

چمن حکایت اردیبهشت میگوید
نه عاقل است که نسیه خرید و، نقد ، بهشت

البته مفهوم « بهشت » درفرهنگ ایران ازنام خدای ایران ،همین اردیبهشت (ارتا واهیشت) پیدایش یافته است و آئین زرتشتی ، آنرا مسخ وتحریف کرده است . چون ارتا ، خدای ایران خوشه تخم انسانها بوده است،و این تخمها (ارتا = اند = اخو= فرن) درتن انسانها « هشته = واهشته » میشده است ، وبدینسان دراقتران خدا با انسان ، درانسان ، بهشت به وجود میآمده است . و با آزردن جانها ازقدرتهائی که اخلاق رابرپایه امر ونهی می نهند ، دوزخ (دوژ+ اخو) درهمین گیتی ، خلق کرده میشود .

آمرزش نقد است ، کسی را که دراینجا
یاریست چو حوری و ، سرائی چوبهشتی

زیستن با زنی زیبا ونیک درخانه ای مطبوع درهمین گیتی ، بهشت نقدیست که هیچ نسیه ای جایش را نمیگیرد ، و تا کنون تاریخ مسلمانی به خوبی نشان داده است که برای رسیدن به همین زندگی نقد درگیتی ، همه مردم را همین وعاظ وزهاد وامامان وفقهاء وقضات و و شیخان با خواستن ایمان به آخرت واطاعت ازامر الله ازمردمان ، همه را فریفته اند وباهمه تزویرکرده اند و همیشه زهدی را که جز ریا نیست ، فروخته اند وخون مردمان را ریخته اند ومال مردمان را به غنیمت گرفته و غارت کرده اند وهمیشه اسلامی راستین ازنوساخته اند :

گرمسلمانی ازاین است که حافظ دارد
وای اگر از پس امروز ، بود فردائی

خرّم، زنخدای نخستین روزماه، رند است

زندگی درجهان با روز« خرّم » که نخستین پیدایش « عشق = رند = همآغوشی رام وبهرام = دوبُن ، جفت باهم » است ، بنیاد گذ ارده میشود . و انسان « باده نوشین » را که خدا =خرّم = هور+ رام باشد ، مینوشد و ازآن همیشه خرّم (راست وشاد) میزید . خدا ، درفرهنگ ایران ، « نوش + آوه » یا « خور+ آوه = خرابه » یا اِسانس شادی روان درگوهر همه چیزها بود که انسان را « سرشاری ازشادی » میکرد و نام این « سرشاربودن ازشادی = مد =mada » بود که تبدیل به واژهِ« مست » درزبان فارسی شده است . مد= که مستی شده است به معنای لبریزی از: سرور و شادی وهیجان و الهام وشوق وشهوت ومیل جنسی و شراب و عسل ورودخانه وهوم (شیره همه گیاهان) و چیز زیبا هست (سانسکریت) .

مستی ودیوانگی ، نام این تجربه مستقیم انسان ازخدا یا حقیقت بوده است که زهشی (immanent) درهرانسانی وهرچیزی درگیتی هست . واژهِ «خرم » ، هم ترکیب « هو+ رم یا هو+ رام » است وهم ترکیب « هور+ رام » . «هور»، که دراصل « خور» بوده است وواژه های « خرابه = هور+ آوه » وخرابات ازآن ساخته شده ، معنای « ماده سکرآور= شراب» را دارد . این « خور آوه » ، همان رود « وه دایتی = دهشت نیکو » است . خدا یا سیمرغ (ابرسیاه بارنده) تبدیل به دورود باهم جفت « ارنگ » و « وه دایتی = خور آوه » میشود . درخرابات ، انسان ، خور آوه ، خدارا مینوشد .

خرّم = هور رام ، به معنای « رام مست کننده » است . رام که همان بیدخت وزُهره باشد (ولی دریزدانشناسی زرتشتی ، نرینه ساخته شده) ، اصل زیبائی ورامشگریست که دیدارزیبائیش وشنیدن موسیقی اش ، همه را رقصان ومست (سرشارازشادی وعشق) میکند . واژه « مَد = mada» که درفارسی « مست » شده است ، به معنای « سرشاری ولبریزی ازشادی وازعشق » هست . چنانچه فرامرزو

بانوگشسپ ، دربانوگشسپ نامه ، هردو از دیدن زیبائی دخترشاه پریان (خرّم = بیدخت = زهره) ، به دوگونه شیفته ومست میشوند . مستی بانوگشسپ ازدیدار زیبائی خدا ، در آفریدن نقش زیبا پدیدارمیشود . نقاشی ، تجربه زیبائی خدا هست .

انسان با دیدن زیبائی خدا ، مست ودیوانه میشود

باربد ، لحن روز بیست وهشتم را که این زنخدا باشد ، باده نوشین یا نوشین باده خوانده است . مستی ودیوانگی ، درفرهنگ ایران ، بیان تجربه مستقیم دینی هرانسانی ، ازگوهرخدا که شیرابه روان درجهانست ، بوده است . به این مستی انسان ازخدا وحقیقت ، « خرّمی » میگفته اند .

تا ابد بوی محبت به مشامش نرسد
هرکه خاک درمیخانه ، به رخساره نه رُفت
برسرتربت من بی می ومطرب منشین
تا به بویت زلحد ، رقص کنان برخیزم

موسیقی ومستی ودیوانگی (خورآوه = خرابه) ، تجربه مستقیم دینی از « خدای ایران » بود که خودش آب وباده ومایعیست که در زندگی روان است ومیتوان مزید وچشید . ازاین رو نام زنخدا « خرداد » که « خدای آب به معنای گسترده اش هست = همه شیرابه ها » ، واصل « خوشباشی درگیتی » است ، « مد = mada » بوده است . به همین علت نام روزششم ماه فروردین « بوخت = رهائی ونجات = خرداد » بوده است . همین خرداد ، همان « هاروت » است که با ماروت (امرتات) همزادش ، درچاه بابل آویخته میشوند وبا آنکه زبانشان ، یک انگشت ازآب فاصله دارد ، هیچگاه نمیتوانند آب را بنوشند . این خدایان سعادت (هوخت = رهائی) انسان دراین گیتی ، همیشه از شادی وخوشی و خرّمی ، محروم میمانند .

این دوزنخدا ، درهردهانی ، اصل مزه وچشش و درهر معده ای ، اصل گوارش و افروختن آتش زندگی بودند . این خدایان که اصل وجود (دهان ومعده) درهرانسانی بودند ، یعنی درگوهر جان هرانسانی بودند ازانسان تبعید وحذف ساخته ودر چاه بابل آویخته میشوند .

درست اینها که اصل سعادت نقد درگیتی هستند ، رد وتبعید ونفی میگردند و گرفتاربدترین عذاب درگیتی میشوند . این عذاب وآزاروشکنجه آنست که درگیتی ،تا شهد وشیرابه لذیذ زندگی ، یک انگشت فاصله دارند وآن را همیشه می بینند و می بویند وخواستارند ، ولی هرگز نمیتوانند آن را بچشند وبمزند وازآن بهره ببرند . همیشه ازحقیقت وازخدا وشادی ، بریده شده اند . این همان « زُهدی » میشود که « ریا وتزویرو مکرو دروغ » میگردد . مفهوم وتصویر باده وشراب ومستی درفرهنگ ایران ، به کلی با مفهوم باده وشراب ومستی دراسلام فرق داشت . وشریعت اسلام با شمشیربُرنده اش ، نمیتوانست ، چنین فرهنگ هزاران ساله ای را که ازکاریزجان ملت ایران جوشیده بود ، قطع وحذف کند .

رنـد = عُـود

«عود » که همان « ئوتی » باشد ، نام همه گیاهان ودرختان وهمه چوبهاست . وهمان واژه « وُود = wood» درانگلیسی و همان واژه « وُد = عشق ومهردوستی » درعربیست . درخت وچوب و گیاه ، پیکریابی اصل « مهرودوستی » بود. جهان هستی ، درخت زندگی بود . در شیرابه درختان (ژُد= مان) که هوم یا اسانس جهان باشند ، «رنگ وبوی» ازهم جداناپذیرند ودرست همین « مهرودوستی » هستند . خدا، رنگ(ارنگ = ار+ انگ = شیرابه روان گیاهان)

است . و« رنگ= ranga» درسانسکریت به معنای رنگ وگوناگونی وشادی وعشق است . نام دیگر درخت ، « وَن=van » است ، مانند « ناروَن = سده = شجرة البق = درخت بغ = بو قیسا » که با خدای ایران ، اینهمانی داشت . درشاهنامه ، رستم ورخش را درتابوت ساخته ازچوب « نارون » به خاک میسپارند ، چون هردو را زنخدای (نار= نئیره = زن) عشق ومهردرآغوش میگیرد ، ازاین رورستم ورخش باز ازسرزنده میشوند . همین واژه « وَن =van » که درخت باشد، به معنای « عشق ورزیدن و نگهبانی کردن» نیز هست . این واژه، درهزوارش « وُن = vun» است که « بُن= بُون » شده است مانند گلبن . درواقع ، بُن ، بطورکلی ، اینهمانی با « عشق ومهر ودوستی » داده میشود .

درخت وچوب ، اینهمانی با « مهرودوستی وعشق » دارد . درپهلوی vanditan به معنای دوست داشتن و پرستیدن ومراقبت کردن است.عشق ومهر، خود را میافشاند . ازاین رو vandgar به معنای « عالی همت وبذ ل کننده » است . وگل بنفشه = van-afshak عشقیست که خود را میافشاند . وعشق ومهر ودوستی ، چیزیست که درپایان برهمه چیزها « پیروز» میشود . ازاین رو معنای دیگر« وَن » پیروز شدن است . نام سیمرغ (ابرسیاه بارنده) ، پیروزه بود (حاجی فیروزه درنوروز) ، چون اصل مهروعشق ودوستی است که اصل پیروزیست . درسانسکریت <u>van-se</u> به معنای نی+ چوب نی + چوب است . vaan به معنای چوب ، ظرف چوبین ، عشق ، پرستش هست . و vaana به معنای جنگل ، چوب ، فراوانی ، چشمه ، خواهان ومشتاق است . van به معنای رغبت ، میل ، عشق ، دوست داشتن است . بخوبی دیده میشود که « چوب» و«عشق» و« نی » باهم اینهمانی داشته اند . ازاین جا میتوان بخوبی رابطه « عود= ابزارموسیقی » را با « عود = چوب خوشبو » تا اندازه ای بازشناخت .

زُهره سازی خوش نمیسازد ، مگر عودش بسوخت

کس ندارد ذوق مستی ، میگساران را چه شد ؟- حافظ
دانی که چنگ وعود ، چه تقریر میکنند
پنهان خورید باده ، که تعزیر میکنند
چنگ بنوازو بساز، ارنبود عود چه باک
آتشم ، عشق و، دلم ، عود و ، تنم ، مجمرگیر

تن درپهلوی به معنای « آتشدان» هست ، وجان ، آتشیست (هوفریان = عود) درآتشدان تن .درلغت نامه میآید که « اسب چوبین » ، به معنای « نی است که کودکان ، بجای مرکب گیرند » .

این تصویرچوب ودرخت ونی واینهمانیش با « مهرودوستی وعشق وآشتی » ، گرانیگاه فرهنگ ایران بوده است . خدایان ایران که سی وسه تا باشند ، با هم یک درخت سی شاخه بودند . سه تا ، تخمیست که ازآن این درخت میروید و سه شاخ فرازین (چیترآکات = چکاد= سه+ کات) ، همان تخمیست که افشانده میشود ودرخت زمان وهستی ازآن ازسرمیروید . درختِ سی شاخهِ به هم پیوسته و روئیده ازیک بن ، بیان پیکریابی مهرودوستی وعشق ، درخدایان است . خدایان ایران ، شاخه های درخت عشق ومهرودوستی هستند، که درهمه یک شیرابه « رنگ وبوی » روانست . این مفهوم خدا ، به کلی با مفهوم « الله یا یهوه » فرق دارد که الاهان واحد قدرت هستند ، وکثرت خدایان را به نام شرک ، رد میکنند . الله ویهوه واحد، هیچ شریک وهمکاری را نمی پذیرند (اصل مهرنیستند) . پذیرفتن خدایان دیگر، درفرهنگ ایران ، بیان قبول مهر میان خدایان بود ، نه بیان تضاد وجنگ ونزاع ودشمنی ودرشتی میان آنها . منشور کوروش ، برپایه این شیوه برداشت از خدایان گذ اشته شده بود . ازاین رو هست که « بریدن یا اره کردن درخت یا چوب » درفرهنگ ایران ، به معنای تولید افتراق ونزاع وستیزو درشت خوئی و جنگ بود . بریدن واره کردن چوب ، تحول « مهرودوستی » ، به « خشم وکین ودرشتی وپرخاشگری » بود .

این اندیشه درداستان نخستین جفت انسان(مشی ومشیانه) دریزدانشناسی زرتشتی چنین باقی مانده است . دربندهش (بخش نهم، 104) میآید که مشی ومشیانه « ازآهن ، تیغی ساختند ، درخت را بدان بریدند ، آن پدشخور(ظرف) چوبین را آراستند . ازآن ناسپاسی که کردند ، دیوان بدان ستنبه شدند. ایشان – مشی ومشیانه – خود به خود رشکِ بَد فرازبردند ، بسوی یکدیگرفراز رفتند ، هم را زدند ، دریدند وموی رودند » . با اره کردن درخت یا چوب ، ایجاد ستیزه وکین و خشونت (درشتخوئی) میشود . بدین علت خدایان (مَر= سی وسه) و زمان ، درخت = مهر ، به هم پیوسته بودند . وقتی زمان ، کرانه مند شد (کرانیدن = ازهم گسستن وبریدن وپاره کردن) ، جهان ، جهان کینه وخشم وقهرو درشتخوئی وستیزندگی میگردد . اینکه جمشید (که بیما = که دراصل به معنای همزاد به هم چسبیده است) ، به دوشقه ارّه کرده میشود ، به معنای آنست که فطرت مهری ودوستی وآشتی ، درهمه انسانها ازبین برده میشود . آموزه زرتشت که بربنیاد « همزاد جدا ازهم بریده ومتضاد باهم » بنا شده است ، به معنای آنست که بُن هستی ، نزاع ودرشتی وخشونت وجهاد وستیزندگی است ، که به کلی برضد مفهوم ایرانی از « جی = ژی » هست که به معنای « عشق وصمغ= ژد= اصل چسبندگی ومهر » است که جفت نابریدنی ازهمند .

ازاین رو انسان ، گیاهیست که از« مهرگیاه = بهروج الصنم » میروید که بلا دانه (تخم مهر) نیز خوانده میشود . گیاه بهمن (هخامن = بهمنشی = منش دوستی ورفاقت) ، حسن بک ئوتی نامیده میشود که « آسن بغ عود » باشد . درکردی ، مهرگیاه ، « حسن بگی = آسن بغی » نامیده میشود که به معنای « خدای اتصال وامتزاج ویگانگی ومهر» است . ازاین رو روز شانزدهم هرماهی که روز مهراست ، اینهمانی با « مهرگیاه » داشته است ، وازاین مهرگیاه است که تخم انسان پدید میآید . چون پنج روز پس ازاین روزشانزدهم که اصل مهرباشد ، پنج خدا میآیند (میرویند) که باهم « تخم انسان » هستند

(روزهای سروش+ رشن+ ارتافرورد=سیمرغ + رام + بهرام) . بهمن ، عود(ئوتی) یا چوب یا گیاه « آسن = اتحاد وامتزاج واتصال ویگانگی » است.
ازاین رو نیز خدای آشور، مردوک (= مر+ دوخ = مر+ نای) نامیده میشد که دراصل « امر+ ئوتی = عود یا چوب مهر= جفتی = پیوستگی سی وسه خدا باهم » میباشد . دوک = ئوئی، یا « نای =عود » ، چوب مهر(وَن = ونسه درسانسکریت) است . نای ، بواسطه داشتن گره یا قـَف (که سپس کوه قاف شده است) یا بندی که دوبخش را به هم متصل میسازد ، اصل جفتی (مر= سنگ = آسن) ومهرشمرده میشد . ازاین رو عود(ئوتی) و نای ، اصل مهربودند . شیره همه گیاهان (عود، هوم) بوی مهرودوستی و یگانگی میدهند . بطورکلی ، گوهر« چوب » ، « بوی مهر» است که همه را به مهرورزی میانگیزد وهمه را درمهرشان ، بیدارمیکند . ازاین رونیزهست که باد نیکو (وای به) که دروزیدن ، گوهرهمه چیزهارا میزایاند وپدیدارمیسازد ، جامه سبزو موزه چوبین (بندهش 9- 131) پوشیده است . با وزیدن نسیم (نس) ، همه چیزها سبزورنگارنگ میشوند (درجای دیگر ازبندهش ، وای به جامه رنگارنگ میپوشد) و همه چیزها می بویند .
این کفش چوبین ، همان کفش زرین است که رام دررام یشت پوشیده است . کفش زرین ، به معنای کفش طلائی نیست ، بلکه به معنای سبزیست که به رنگ زرد میزند . به عبارت دیگر، خدای ایران « کفش عشق ومهر ودوستی » میپوشد و هرگامی که روی زمین می نهد با زمین وگیاه وتخم و... همآغوش میشود وازاین همآغوشیست که بوی ورنگ نهفته درگوهر گیاهان پدیدارمیشود . این همان « خضرفرّخ پای » است که درادبیات مشهوراست . ازاین رو پوشیدن کفش زرین ، اهمیت فوق العاده دراجتماع ایران داشته است .

چوپان = نی نواز
چوبِ چوپان یا شبان

با شناخت اینهمانی چوب با نی وبا مهراست که میتوان تصویر« چوپان » و « شبان » را درفرهنگ ایران باز شناخت . درزبان فارسی ، واژه های گوناگون از« نای » موجود هست که همیشه به « شبانان » نسبت داده میشود . اگرچنین رابطه تنگاتنگی میان شبان ونی نوازی ونی هست ، باید پرسید که چرا این رابطه درخود نام شبان یا چوپان ، بازتاب نشده است ؟
ازجمله این واژه ها ، یکی « موسیقار» است . دربرهان قاطع میآید 1- سازیست معروف که آنرا از نیهای بزرگ وکوچک ، باندام مثلث بهم وصل کرده اند و 2- بعضی گویند، سازیست که درویشان دارند ، و3- بعضی گویند نام پرنده ایست که درمنقاراوسوراخ بسیاری هست وازآن سوراخها ، آوازهای گوناگون برمیاید وموسیقی ماءخوذ ازآنست . نام دیگرنای شبانان ، توتک است و درست نام هُدهُد = هوتوتک است که به معنای « نای به = وای به » میباشد . دربرهان قاطع میآید که « توتک ، قسمی ازنی باشد که شبانان نوازند » و البته نام طوطی(توتی) نیزمیباشد ، و درگذشته چون کشتی را از نی میساختند به کشتی، توته میگفتند . چنانکه کشتی نوح درعبری « توا » نامیده میشود و « توا = تبا » نام نی است . همچنین « پیشه » به معنای شغل وکاروکسب ، وهمچنین به معنای » قسمی ازنی باشد که شبانان هم نوازند و آنرا توتک خوانند » . پرنده ای که منقارش نائیست پرازسوراخ ، همان سیمرغ درگشتاسپ نامه وهمان ققنس (کوخ + نس) درمصیبت نامه و منطق الطیراست . « شبان » که دراصل « خشه پان » باشد ، به معنای « دارنده خشه است که نای میباشد » . خشه وخسه (خَس) دراصل به نای گفته میشده اند . چنانچه دریونانی « پان فلوت = فلوت شبان » مشهوراست. همان

سیمرغ یا ققنس ، یا خدای ایران ، شبان = نوازنده نای بوده است . خدای ایران ، اصل موسیقی بوده است . وآنچه امروزه « رَمه » خوانده میشود و فقط « رمه گوسفندان » ازآن فهمیده میشود ، درسغدی به معنای « جمع ومردمان = ramakan +ram » است . و « رمه » اساسا به خوشه پروین گفته میشود که همان « ارتای خوشه = خدای ایران » میباشد(اینهمانی ملت وجامعه با خدا ، یا بشریت با خدا) . دریزدانشناسی زرتشتی کوشیده میشود که واژه شبان ، به « فشوپان=fshupaanaka » کاسته شود و نظراز اصل ، منحرف ساخته شود .

خدای ایران برای مردمان ، موسیقی مینواخت تا همه به رقص آیند وجشن برپا کنند . واین ربطی به « گله اغنام وانعام بودن انسانها » نداشت . این رابطه جشنیِ خدای ایران ، بنام « خشه پان » با « جهان = رمه = کل گیتی و بشریت وجمهور » بوده است . همین اندیشه درواژه چوپان وشبان نیز ، بازتاب شده است . درجغتائی به چوپان ، کوپان میگویند . و « کوپ » درفارسی به معنای « نی » است . در سغدی به چوپان ، سوپانکه = گفته میشود و « سوب = سوپ » درگیلی به معنای « نی » است ، وهمان واژه « صوف » است که نی میباشد وصوفی هم ، به معنای نی نواز است .

ازاین رو نیزموسیقار، نای درویشان شمرده میشد . نام دیگر چوپان درسغدی « خوش پانه = xush-paane» است که تلفظی دیگراز« خشه » میباشد . چنانکه واژه axushed به معنای برانگیختن و تشویق کردنست که باید کار نوای نی باشد .بدینسان خود پیشوند « چوپان » که « چوب » باشد باید ماند « کوپ » و « سوب » ، همان نای باشد . چنانچه درگویش خوری به چوب ذ رت ، نیِ آلو(= ذرت) میگویند . و رقص چوپی ، که نوعی رقص میباشد که دستبند وپنجگان هم نامیده میشود از تصویر نی برخاسته ، چون رقص کردن درحلقه که دست به دست هم داده میشود ، همان اندیشه گره = بند = قف = کابِ نی است که همه را به هم می پیوندد .

همینگونه درپشتو به چوپان ، شپه گفته میشود . و شپیلی ، به معنای فلوت ونی است . شپیلی مار، نی نواز است . شپیلی وَهل ، نی نواختن است . و « شبان فریب » به معنای نی نوازیست که نوای نایش همه را میفریبد . البته چوپانان ، عصای (آس) خود را ازهمین « نای » برمیگزیدند ، و به علت نی بودن ، معنای « پیوند ومهروبستگی » داشته است . بدینسان دیده شد که گوهرچوب ودرخت وگیاه یا « عود= ئوتی = دوخ = نی » ، مهرودوستی وپیوند است . وبایستی درنظر داشت که نام جفت نخستین دراصل « میتره mitre = مهری= نرینه » و « میتره + یان= زن= mitryaane » بوده است .وبهرام چوبینه که نام دیگرش « مهران » است ، تنها برای آنکه لاغراندام ودرازبوده است ، چوبینه خوانده نمیشده است ، بلکه برای آنکه محبوب سپاهیان ومردم ایران بوده است .

چرا چوبهای بویا
(مانند عودقماری+ صندل+ مورد+کندر)
اصل مهرودوستی وعشق هستند؟
چرا، خدای مهر، بوی خوشست که انسان را میکشد ؟
چرا چوبهای خوشبوو خدای مهر ، « رند » نامیده میشدند ؟
معنای واژهِ«رنـد»چیست ؟

چوبهای بویا (نی های بویا که زریره یا سریره هم نامیده میشدند) ، اصل عشق ورزی و انگیختن به مهرودوستی هستند . ازبررسی خود واژه « چوب = ئوتی = وَن = نی = عشق » دربالا دیده شد . نی های نهاوندی که نی های خوشبو هستند ، زریره یا « شیراستا» نامیده میشوند . شیراستا که « شیر+ استا» باشد ، به معنای « تخم یا بُن سریره = ارتا واهیشت » است ، چون « سریره » ، درزبان سغدی به

واژه « شیر» سبک میشد ، و اصل کمال وخوبی و نیکی وجوانمردی شمرده میشد . و « است» هم به معنای تخم وهم به معنای تخمدان یا زهدان هست . و دراصل جمشید که بُن همه انسانها بود ، جمشید سریره خوانده میشد ، که هم به معنای « جمشید زیبا » و هم به معنای « جمشید، فرزند ارتا ی هوچهره = زیبا و سرفراز» هست وطبعا به معنای « وجود خوشبو» هست . ازاین نکته معلوم میشود که « تخت شاهی= سریر» را ازنی خوشبو میساخته اند که اینهمانی با خدای ایران داشته است .

دراینجا دیده میشود که « سریره » ، معنای « خوشبوئی » را هم داشته است . ارتا (سیمرغ) ، خدای ایران هم زیباست وهم سرفراز وهم خوشبو و طبعا همه فرزندانش که انسانها باشند ، همان گوهر« خوشبویگی » رادارند . و ازاین رو ، همه ، اصل مهرهستند . ازاین رو « همبوئی » درفرهنگ ایران ، به معنای باهم دوست شدن وبه هم مهرورزیدن و با هم جان دریک کالبد شدن بوده است . چنانکه در داستان باربد درشاهنامه دیده میشود که باربد برای آنکه دسترسی با شاه پیداکند وبه اوهنرخود را بنماید با باغبان شاه دوست میشود .

سبک باربد، نزد همبوی شد هم آنروز با مرد، همبوی شد
چنین گفت با باغبان باربد که گوئی تو جانی ومن کالبد

البته « گستاخ » نیزدراصل همین معنای « اوج صمیمیت » را داشته است . اخو، یا خوی یا گوهرانسان ، با گیتی ، گستاخ است(گستاخ = ویستا+ اخو) ، با گیتی ، همآغوشی دوجفت هستند . وسپس این صمیمیت میان گیتی وانسان ، که گستاخی باشد (وامروزه سکولاریسم می نامند) ، معنای جسارت وفراتررفتن ازحد خود پیداکرده است . انسان با دنیا نباید ، گستاخ = صمیمی باشد . بدینگونه فرهنگ اصیل ایران ، فراموش ساخته شده است .

معنای اصلی واژه رند = <u>رن + اند</u> = <u>رم + اند</u>

به همین علت پاشیدن گرد نخل نرینه را به نخل مادینه (درخت خرما ، اینهمانی با انسان داده میشد) ، بودادن مینامیدند . بودادن ، بهم پیوستن و به هم عشق ورزیدن ودوست شدن بود . و درست واژه « اند= and» در سانسکریت به معنای « به هم پیوستگی » و همچنین به معنای « تخم = بن = اصل » هست ، ودرانگلیسی ، واژه «and = و » شده است . دراوستا نیز واژه « ئوت = uta» که همان عود باشد ، به معنای « و » و « هم » شده است. اکنون همین واژه « اند » ، پسوند واژه « رند = چوب بویا = اصل مهر ودوستی » هست . چون واژه « رند » ، مرکب از دو بخش « رَن + اند = رند » میباشد، و به همین علت خدای روز بیست ونهم « رند افریس » نامیده میشده است . « ا- فریس » که فریزوفریس وفرش باشد ، به معنای اصل ازنوزنده وسبزوتازه کننده است . درسانسکریت میتوان دید که « رن=ran » همان « رَم =ram یا رام » است . و« رَم » همانند رام ، به معنای شادی وفرح وخرسندی و ارضاء و خوشحالی ونشاط » است . بنا براین با پیوند دان (همبوئی) رام (روز 28) با بهرام (روز30) ، « رند = بُن واصل شادی و اوج صمیمیت ودوستی ومهر » پیدایش می یابد، که روزنخست ماه ، خرّم ژدا باشد (هو+ رم = هور+ رام) .
به عبارت دیگر دوبخش نی که درگره (قف = بند= کاب= کعبه) باهم جفت میشوند ، « مر سئنا = سه نای به هم پیوسته » میشوند ، که درست نام همین روز بیست ونهم است ، ونام دیگرش « دهما » است ، و ازاین رو ، برگ بوی ، دهمست (دهما + اُست = تخم یا زهدان دهما » یا « سنگ » نامیده میشود . با شناخت این زمینه هست که میتوان دریافت چرا خدای ایران ، بوی خوش در گوهر همه انسانها و اصل « همبوئی » میان آنها بود . درپهلوی اساسا به نیروی بویائی (شامه) ، همبوی میگویند . باید درنظرداشت که دوسوراخ بینی هرانسانی نیز ، یکی اینهمانی با رام ودیگری اینهمانی با بهرام داشت که عاشق ومعشوق دربُن جهان هستند . خودِ بینی انسان (بینی

= وین = نی) ، اصل مهرشمرده میشد . این رام وبهرام باهمند که درهرانسانی ، می بویند . خدای ایران ، بوی مهر درگوهر همه انسانهاست که نیروی جاذ به دارد ، وازاین رو نیاز به ترساندن وانذاروارهاب وتخویف و کشیدن شمشیرو امرونهی کردن ندارد .

رنـد = عـود

عود ، دراصل ئوتی = نی = دوخ بوده است

عود ، پیکریابی ماه پُراست که اقتران هلال ماه با خوشه پروین (همبوئی) یا « بُن مهری هست » که جهان ازآن پیدایش می یابد

درشاهنامه دیده میشود که آشیانه سیمرغ برفراز البرز (سیمرغ= ال ، البرز = ال+ برزه) برفراز سه درخت سروکوهی (شیز) و صندل (برگ بوی) و عود هست و این عود هست که شیزو صندل را به هم می پیوندد

فروبرده ازشیزوصندل عمود
یک اندردگربافته ، چوب عود

درتبری به چوب ، الوار(ال+ وار) گفته میشود که اینهمانی خدارا بخوبی با چوب نشان میدهد . ولی معنای عود دراینجا ، هرچوب خوشبوئی نیست بلکه به این عود ، عود قماری یا « آغالوخن = آخ لوخن=agaalochu » است که درهندی « آگور = اگُر » نامیده میشود . ازهمین نامهایش میتوان معنای شعرفردوسی را دقیقتر دریافت . چون « لوخن = لوخ نای = نای بزرگ » ، به ماه، ودقیقتربه هلال ماه که زهدان جهان شمرده میشد، گفته میشود ، و «

آخ= آق » که « آگ » باشد ، (خوشه) گندم است . به عبارت دیگر، خوشه پروین (ارتای خوشه = پیرو= سروکوهی همیشه سبز) درشکم هلال ماه قرار دارد . ماه پُر، پیکریابی اقتران ماه با ارتای خوشه وآبستنی است . آبستن ، که « آ+ پوس + تن » باشد به معنای « فرج زهدان » است . وواژهِ پوس = بوس = بوج = بوش ، دراصل به معنای « نای » میباشد . چنانچه خیزران ، بامبوس=bam-busa نامیده میباشد که تباشیرباشد . تباشیر که « توا + شیر» است ، به معنای « شیرِ نی » است و واژه بامبوس = bam+bus که خیزران باشد مرکب ازدواژه « بام + بوس » است . بوس ، نام نی است و بام یا وام ، دراصل به معنای پستان و زنخدای عشق (زهره = خرّم) است . پس خیزران = بامبو ، پستان زنخدای عشقست که تباشیر ازآن مکیده میشود . و دراوستا به دیدن عشقبازی درخواب(روءیا) بوش یاستاbush-yaasta گفته میشود که یازش یا عشق به اندام مهرورزی زن بوده باشد . البته واژهِ خربزه هم ، دارای پسوند همین « بوچ » هست ، و واژه « پوچ » امروزه ما هم که معنای « تهی وخالی» دارد ، درست همین « اندام مهروزریست » . اندام مهرورزی وزایش ، پوچ وبی معنا شده است . اینها روند نفی وطرد سکولاریسم بوده است . درست سکولاریسم با ارزش والا دادن به همین پیوند زن با مرد بنیاد نهاده میشود .

این عود یا آخ لوخن یا عود قماری (عود قمری) درست بیان همین « بوی= مهر » است . اساسا معنای واژه بوی ، در برهان قاطع ، محبت وآرزو وخواهش وآز هست . مقصود ازنشان دادن این پیوند ها ، ملموس ومحسوس کردن ریشه اندیشه محبت ومهرو رابطه گوهری آن با بوی وبویه است . ونام دیگرهمین عود ، که اصل همه گونه مهرها درجهانست ، « رند » میباشد . همآغوشی خدایان باهم ، رندی است .

رنـد =عود+ صندل+ کندر(بـهروج)
هُوکـَرد = عـود
وهـوگـون = صندل + کـُنـدر

دراوستا به عود ، وهوکرت = vohu-kereta= ودرپهلوی hukart گفته میشود که به معنای « کرداریا عمل به ، آنچه بِه میکند » میباشد، و به صندل وکندر، وهوگون=hugon =vohu-gaonaگفته میشود . کندر که درفارسی به آن « بهروج » گفته میشود ، صمغیست ازدرختان سرو وکاج وصنوبرکه برای بوی خوشش ، برآتش ریزند. درست این سه : 1- عود (وهوکرت) و 2- صندل و 3- سروکوهی ، همان درختانی هستند که سیمرغ برفرازش آشیانه دارد و پیکریابی بوئیست که ازاین سه برخاسته وطبعا پیکریابی اصل مهر درجهان میباشد . ُکندر را درفارسی ، بهروج (بهروز) میگویند ، و درتبری هنوز نیز« روج» ، نام زهره است که خرّم یا بیدخت باشد . و نزد ابوریحان « روجن » ، ارتافروردین= سیمرغ میباشد.و نام مهرگیاه ، بهروج الصنم بوده است (بهروج ، فرزند سیمرغ) است ، که نخستین تابش وپیدایش سیمرغ باشد واصل زیبائی وعشق است .

اساسا واژه « بـه » درسانسکریت ، نام زهره یا خدای عشق و «بهـی » درفرهنگ ایران نام برج دهم است که دی (دسامبر) باشد ونام دیگرش ، خرّم است . به عبارت دیگر، این خرّم یا بیدخت بوده است که دراصل اینهمانی با « زهره = ونوس = افرودیت = زنخدای مهر» داده میشده است . ولی یزدانشناسی زرتشتی ، ناهید را که « دختروزن رسیده » باشد ، جانشین خرّم = بیدخت = رام میسازد ، چون رام را نرینه وارتشتارساخته است . وهو گون که به دو درخت خوشبو گفته میشود ، معنای خوشرنگ هم دارد ، چون پسوندِ « گون

» به معنای « رنگ » و « تنوع وکثرت وغنا » نیز هست . افزوده براین « رنگ = ranga» درسانسکریت به معنای 1- رنگ و2- تنوع و گوناگونی و3- شادی و 4- عشق است . ازاین جا میتوان شناخت که « نیرنگ = نی + رنگ » ، به معنای « عشق وشادی » بوده است که نوای نی یا موسیقی وسرود برمیانگخته است . نیایشها ، سرودها وآهنگها های « با رِ نگ » بوده اند که مردمان را به رقص وشادی وعشق میانگیخته اند وخود واژه « رِنگ » ، همان واژه « رنگ » است .

بوی صمغ سرو و صندل وعود ، چه میکنند ؟ « به = وهو = هو » میکنند . « خرّم » ، « اصل عشق وزیبائی » میکنند . زندگی ازاین بوی ، زهره یا خرّم میشود که « به وبهی » باشد. زندگی ، خرّم= بِه میشود ، جهان ، بهروز میشود . کرداروانديشه وگفتار، زیبا و بویا (خوشبو) میشود .

چو امکان خلود ای دل ، درین فیروزه ایوان نیست
مجال عیش ، فرصت دان ، به فیروزی وبهروزی - حافظ

فیروز، نام سیمرغ یا هما (هو+ مای = هوم = شیرابه همه گلها) هست و بهروز ، نام رام وبهرام است (همآغوشی رام وبهرام) میباشد .

ولی عود ، چنانکه درشاهنامه آمده ، گوهرمهراست ، چون درخت صندل (برگ بوی) و درخت سروکوهی (شیز، کندروعنبر) را به هم پیوند میدهد . آنگاه در یکی از داستانهائی که به اسکندر نسبت داده شده ، ویژگی عود ، چشمگیرترمیشود:

سکندر سوی روشنائی رسید
یکی برشده کوه رخشنده دید

به خوشه پروین ، چنانکه هنوز درزبان کردی نیز باقی مانده ، « کوهـ » گفته میشد . چنانکه باربد ، لحن بیست ویکم را که منسوب به « رام جیت = رام نی نواز» هست ، « ماه برکوهان » میامد که همان اندیشه « اقتران هلال ماه میباشد که خوشه پروین را دربرگرفته » .

همانسان که درادبیات باقی مانده است که « خانه سیمرغ ، درکوه قاف » (قف= کاب= کعب= بند وگره نی = اصل مهر) میباشد . سپس فردوسی میگوید :

زده برسرکوه خارا ، عمود سرش تا به ابراندر، چوب عود
بروهرعمودی ، کنامی بزرگ
نشسته برو « سبزمرغی » سترگ

برفرازچوب بویای عود (آخ لوخن) مرغی سبزمی نشیند . این سراندیشه « همیشه ازنوسبزو تروتازه شوی یا فرش گرد » است . اساسا خود واژه « مُرغ =meregha » و واژه « مَرغ = mare+gha= mareghaa ، مانند «مرغزار» که به چمن همیشه به غایت سبز » گفته میشود ، یک واژه اند ، وهردو به معنای ، اصل همیشه ازنوتازه شوی هستند . چنانکه درهزوارش ، معنای مُرغ ، « تن گوریا » هست که به معنای « زهدان ازنو تکوین یابی = فرشگرد » است . « چمن » که بیدگیاه ، و مَرغ ، و<u>فریز= فریس = فریش</u> ، و نجم (خوشه پروین) و تخم نامیده میشود ، به معنای « همیشه ازنوسبزشوی » است . ازاین رو « سبز» که مخفف واژه « ساپیزه » هست ، درست به معنای « سه + پیزه = سه بُن واصل آفریننده به هم پیوسته » است ، وازاین رو نخستین معنای « سبز» درفرهنگ ایران ، عشق ومهر ودوستی بوده است ، و هدیه دادن « برگ سبز» ، بیان مهرورزی بوده است نه بیان ناچیزی وبینوائی هدیه دهنده . درویش (درِی+ غوش = سه خوشه) برای اظهار مهرش ، برگ سبزرا هدیه میدهد ، چون برگ سبز، چهره نخستین عشق میباشد که اقتران ماه با پروین باشد، و بوی عود ، بوی این مهرنخستین است که جهان را میآفریند و نام این اقتران ، « رند » است . ودرست گوهری که درتن هرانسانی هست ، همین « عود= رند » میباشد :

چوبید است و چون عود ، تن را گُهر
می ، آتش . که پیدا کند شان هنر- اسدی

بید دراین جا بایستی همان « بیدگیاه » باشد . گوهری که درتن انسان هست ، عود(مهرنخستین میان ماه وخوشه پروین= رند) میباشد و چنانکه آتش ، بوی عود (اصل مهر) ، را آشکارمیسازد ، همچنین نوشیدن باده ونبید ومی ، انسان را « خرّم = زُهره = بـِه = بهی » میکند ، یا به عبارت دیگر، گوهرانسان را که مهروجوانمردی و زیبائی است، پدیدار میسازد .

بیا ساقی ، آن « آتش تابناک »
که زردشت میجویدش زیر خاک
به من ده ، که درکیش رندان مست
چه آتش پرست و چه دنیا پرست - حافظ